



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ ﴿١﴾ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَشِعُونَ ﴿٢﴾  
وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ ﴿٣﴾ وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ  
فَاعِلُونَ ﴿٤﴾ وَالَّذِينَ هُمْ لِأُفْرُوجِهِمْ حَافِظُونَ ﴿٥﴾ أَلَّا عَلَى  
أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ ﴿٦﴾  
فَمَنْ ابْتَغَى وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْعَادُونَ ﴿٧﴾ وَالَّذِينَ هُمْ  
لِأَمْنَتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ ﴿٨﴾ وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَوَاتِهِمْ  
يُحَافِظُونَ ﴿٩﴾ أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ ﴿١٠﴾ الَّذِينَ يَرِثُونَ  
الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿١١﴾ وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ  
سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ ﴿١٢﴾ ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ ﴿١٣﴾ ثُمَّ  
خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا  
الْمُضْغَةَ عِظْمًا فَكَسَوْنَا الْعِظْمَ لَحْمًا ثُمَّ أُنشَأْنَاهُ خَلْقًا  
ءَاخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ ﴿١٤﴾ ثُمَّ أَنْكُمْ بَعْدَ  
ذَلِكَ لَمَيِّتُونَ ﴿١٥﴾ ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تُبْعَثُونَ ﴿١٦﴾ وَلَقَدْ  
خَلَقْنَاكُمْ فَوْقَكُمْ سَبْعَ طَرَائِقَ وَمَا كُنَّا عَنِ الْخَلْقِ غَافِلِينَ ﴿١٧﴾

به نام خداوند بخشندهی مهربان  
قطعاً مؤمنان به هدف خود دست یافتند؛  
۱ هم آنان که در نمازشان فروتن اند ۲ و  
هم آنان که از سخنان زشت و بیهوده،  
روی گردان اند؛ ۳ و هم آنان که زکات  
می پردازند؛ ۴ و هم آنان که دامان  
خویش را حفظ می کنند؛ ۵ مگر در  
برابر همسران یا کنیزان شان؛ چرا که  
آنان (در این صورت) سرزنش نمی شوند.  
۶ بنابراین، کسانی که (برای کام جویی،  
راهی) فراتر از این را بجویند، اینان  
تجاوزگران حقیقی اند. ۷ و هم آنان که  
برای حفظ امانت ها و پیمان های شان تلاش  
می کنند؛ ۸ و هم آنان که از نمازهای شان  
مراقبت می کنند (که در وقت فضیلت و  
با آداب ویژه اش خوانده شود)، ۹ آنان اند  
که وارثان حقیقی هستند؛ ۱۰ هم آنان  
که بوستان بهشت را به ارث می برند (و)  
همیشه در آن خواهند ماند. ۱۱ به راستی

انسان را از عصاره ای از گل آفریدیم. ۱۲ آنگاه او را نطفه ای در مکانی محکم (و محفوظ) قرار دادیم.  
۱۳ آنگاه نطفه را (به شکل) لخته ی خونی ساختیم، و آن لخته ی خون را (به صورت چیزی شبیه) گوستی  
جویده شده ساختیم، و آن تکه گوشت جویده شده را (به شکل) استخوان هایی ساختیم، و استخوان ها را با  
گوستی پوشانیدیم. آنگاه او را (به صورت) آفرینشی دیگر پدید آوردیم. بس بزرگ و بلند مرتبه است «الله» که  
بهترین آفریننده است. ۱۴ سپس شما پس از این (مراحل) قطعاً خواهید مرد. ۱۵ آنگاه شما در روز قیامت زنده  
خواهید شد. ۱۶ به راستی بالای سر شما، هفت (آسمان را که هفت) راه (فرود آمدن فرمان خداست)، آفریدیم  
و از (کار) آفرینش غافل نبوده ایم. ۱۷

مرحله، جنین وارد عرصه‌ی حیات انسانی می‌شود، حس و حرکت پیدا می‌کند و به جنبش در می‌آید. در روایات اسلامی، این مرحله، «نفخ روح» (دمیدن روح در کالبد) نامیده شده است. در این مرحله، انسان با یک جهش بزرگ، زندگی نباتی و گیاهی را پشت سر می‌گذارد و به جهان حیوانات، و از آن برتر، به جهان انسان‌ها وارد می‌شود. فاصله‌ی این مرحله با مرحله‌ی قبل، بسیار زیاد است. در این هنگام، انسان، ساختمان ویژه‌ای پیدا می‌کند که او را از همه‌ی جهان ممتاز می‌کند، به او شایستگی خلافت خدا در زمین می‌دهد، و قرعه‌ی امانتی را که کوه‌ها و آسمان‌ها نتوانستند بار آن را بکشند، به نام او می‌زنند. در همین مرحله، «عالم کبیر»، با همه‌ی شگفتی‌هایش، در این «جرم صغیر» پیچیده می‌شود و شایستگی «تَبَارَكَ اللهُ أَحْسَنُ الْخَلِيقِ» را پیدا می‌کند (تفسیر نمونه، ج ۱۴، صص ۲۱۱-۲۱۲).

#### آیا خلقت، مختص خداست؟

از این فرموده که «او بهترین خالق هاست»، فهمیده می‌شود که خلقت، تنها مختص به او نیست، و همین‌طور هم هست؛ چراکه خلقت، به معنای تقدیر است، و تقدیر یعنی مقایسه چیزی با چیز دیگر، و این به خدای متعال اختصاص ندارد (ترجمه‌ی المیزان، ۱۵ج، ص ۲۷). علاوه بر این، در کلام خود خدای متعال هم خلقت به غیر خدا هم نسبت داده شده است.

البته خلقت خدا با خلقت غیر او از جهات گوناگونی متفاوت است: ۱- خداوند، ماده و صورت اشیاء را می‌آفریند؛ در حالی که اگر انسان بخواهد چیزی ایجاد کند، تنها می‌تواند با استفاده از مواد موجود این جهان، صورت تازه‌ای به آن‌ها ببخشد. برای مثال، با مصالح ساختمانی خانه‌ای بسازد؛ یا از آهن و فولاد، اتومبیل یا کارخانه‌ای پدید آورد؛ ۲- خلقت و آفرینش خداوند، نامحدود است، و او آفریدگار همه چیز است (رعد/۱۶). در حالی که انسان، موجودات بسیار محدودی را می‌تواند ابداع کند، و ابداعش نیز گاه توأم با انواع ضعف‌ها و نقص‌هاست که در حین عمل باید آن‌ها را تکمیل کند؛ اما خلق و ابداع پروردگار؛ خالی از هرگونه عیب و نقص است؛ ۳- توانایی خلقت انسان هم به اذن و فرمان خداست که بی اذنش در عالم حتی برگی بر درختی نمی‌جنبند (تفسیر نمونه، ج ۱۴، صص ۲۰۹-۲۱۰)؛ چنان‌که در باره‌ی حضرت مسیح عَلَيْهِ السَّلَام در قرآن می‌خوانیم: «در آن هنگام که تو از گل، صورتی همچون صورت پرنده به اذن من خلق می‌کردی.» (مائده/۱۱۰). / ب

**۱۴. برای خلقت انسان، خداوند به خود تبریک می‌گوید**  
برکت، به معنای خیر الهی‌ست، و به چیزی مبارک می‌گویند که خیری الهی در آن باشد. چون خیر الهی از جایی و به نحوی صادر می‌شود که نه محسوس کسی‌ست و نه شمردنی و نه محدودش‌دنی، هر چیزی را که در آن زیادی غیرمحسوس دیده شود، مبارک می‌خوانند و می‌گویند چقدر بابرکت است (المفردات، ص ۱۱۹). بنابراین، اسناد تبارک به خداوند در آیه بدین معناست که خیر کثیری که خداوند به بندگان خود اضافه می‌کند، مختص به اوست، و همان‌طور که پیشتر هم گفتیم که خلق به معنای تقدیر است، همه‌ی این خیر کثیر، در تقدیر او هست. این خیر کثیر، ایجاد موجود و ترکیب (متناسب و احسن تقویم) اجزای آن است، و خیر کثیر هم از همین جا (ایجاد موجودات و ترکیب متناسب اجزای آن) برمی‌خیزد و منتشر می‌شود (مائده/۱۱؛ عنکبوت/۱۷). برخی نیز می‌گویند که اسناد تبارک به خداوند، یعنی او، سزاوار تعظیم است (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۱۷، ص ۳۶).

از یک سو می‌توان عظمت خدا را از عجایب خلقت انسان در مخفیگاه رجم که هر روز شکل و نقش تازه‌ای به خود می‌گیرد، شناخت که گویی جمعی نقاش چیره‌دست، گروهی صنعتگر و ابداعگر ماهر در کنار این قطره‌ی آب نشسته‌اند و شب و روز روی آن کار می‌کنند و این ذره‌ی ناچیز را در زمان بسیار کوتاهی با ظرافت فوق‌العاده از مراحل و گذرگاه‌های متعدد حیات می‌گذرانند. از سوی دیگر، این آفرینش‌های پی در پی که هر روز چهره‌ی تازه‌ای به خود می‌گیرند، و نیز پیدایش یک انسان کامل از یک قطره‌ی کوچک آب، بیانگر قدرت خداوند بر معاد و بازگشت انسان به زندگی مجدد است. به این ترتیب، با بیان یک دلیل، دو هدف، و با یک کرشمه، دو کار شده است.

#### مراحل خلق و انشاء انسان

خداوند، در آیه‌ی شریف، مراحل پنجگانه‌ی آفرینش انسان (نطفه، علقه، مضغه، گوشت و استخوان) را خلق نامیده؛ اما آخرین مرحله را تعبیر به انشاء کرده که به معنی ایجاد کردن چیزی توأم با تربیت آن است. این تعبیر نشان می‌دهد که مرحله‌ی اخیر با مراحل پیش کاملاً متفاوت است؛ مرحله‌ی مهم که قرآن از آن سربسته یاد کرده و تنها گفته است: «سپس ما به آن آفرینش تازه‌ای دادیم.»؛ و بلافاصله پشت سر آن، «فَتَبَارَكَ اللهُ أَحْسَنُ الْخَلِيقِ» آورده است.

این چه مرحله‌ای‌ست که این‌قدر مهم است؟ در این



وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَسْكَنْتَهُ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّا عَلَىٰ ذَهَابٍ بِهٖ لَقَادِرُونَ ﴿١٨﴾ فَأَنْشَأْنَا لَكُمْ بِهِ جَنَّاتٍ مِّنْ نَّخِيلٍ وَأَعْنَابٍ لَّكُمْ فِيهَا فَوَاكِهُ كَثِيرَةٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ ﴿١٩﴾ وَشَجَرَةً تَخْرُجُ مِنْ طُورِ سَيْنَاءَ تَنْبُتُ بِالذَّهْنِ وَصَبِغٍ لِللَّاكِلِينَ ﴿٢٠﴾ وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً لِّتُسْقِيَهُمْ مِّمَّا فِي بَطُونِهَا وَلَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ كَثِيرَةٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ ﴿٢١﴾ وَعَلَيْهَا وَعَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ ﴿٢٢﴾ وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يٰقَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِن إِلَهِ غَيْرِهِ أَفَلَا تَتَّقُونَ ﴿٢٣﴾ فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِن قَوْمِهِ مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُرِيدُ أَنْ يَتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً مَّا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ ﴿٢٤﴾ إِنَّ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ بِهِ جِنَّةٌ فترَبَّصُوا بِهِ حَتَّىٰ حِينٍ ﴿٢٥﴾ قَالَ رَبِّ انصُرْنِي بِمَا كَذَّبُونَ ﴿٢٦﴾ فَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ أَنْ اصْنَعِ الْفُلَكَ بِأَعْيُنِنَا ووَحِينَا إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ فَاسْلُكْ فِيهَا مِن كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَن سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ مِنْهُمْ وَلَا تُخَاطِبُنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُّغْرَقُونَ ﴿٢٧﴾

و از آسمان به اندازه ای (معین) آبی فرو فرستادیم، و آن را در زمین جای دادیم، و مسلماً ما می توانیم آن را از بین ببریم. ۱۸ و به وسیله ی آن، برای شما باغ هایی از درختان خرما و انگور پدید آوردیم که در آن ها میوه هایی بسیار دارید و از آن ها می خورید. ۱۹ و درختی را (پدید آوردیم) که از کوه سینا برمی آید و در حالی رشد می کند که روغن (زیتون) و خورشی برای خورندگان دارد. ۲۰ قطعاً در چهارپایان برای شما عبرتی (بزرگ) وجود دارد: از محتویات (آلوده ی) شکم آنان، به شما (شیری گوارا) می نوشانیم، و (غیر از این)، شما در آن ها منافع زیادی دارید و از (گوشت) آن ها (نیز) می خورید؛ ۲۱ و بر آن ها و بر کشتی ها حمل می شوید. ۲۲ به راستی نوح را نزد قومش فرستادیم و او گفت: «ای قوم من، الله را بپرستید. شما جز او هیچ خدایی ندارید. آیا خود را (از خشم او) حفظ

نمی کنید؟» ۲۳ اشراف و سران کافر قومش گفتند: «این (شخص)، فقط بشری مانند شماست که می خواهد بر شما برتری جوید. اگر خدا می خواست (پیامبری بفرستد)، قطعاً فرشتگان را فرو می فرستاد. ما این (ادعا) را در میان اجداد و نیاکانمان نشنیده ایم. ۲۴ او فقط مردیست که در او نوعی جنون وجود دارد. بنابراین تا مدتی منتظر (بهبود یا مرگ) او شوید.» ۲۵ گفت: «پروردگارا، در برابر تکذیب شان نسبت به من، مرا یاری کن.» ۲۶ در پی آن (دعا)، به او وحی کردیم که زیر نظر ما و بر اساس وحی ما، کشتی را بساز، و هنگامی که فرمان ما فرا رسید و (آب از) آن تنور فوران کرد، از هر نوع (حیوان)، یک جفت (نر و ماده) را در کشتی سوار کن، و (نیز) خانواده ات را؛ مگر کسانی از آنان که پیشتر وعده ی (هلاکت) درباره ی او داده شده است. و درباره ی (بخشش) ستم کاران با من سخن مگو؛ چراکه آنان غرق خواهند شد. ۲۷

۲۴ - ۲۵. افتراات و مغالطات اشراف قوم نوح علیهم السلام

هیچ زمانی در عالم نیست که بشر وجود داشته باشد لکن پیام‌آور الهی نداشته باشد؛ همچنان که اولین انسان مخلوق پروردگار هم خود پیام‌آور الهی بود. در طول تاریخ، انبیا، مخالفانی نیز داشتند که دعوت ایشان را رد کردند و بر دور کردن مردم از معارف الهی همت گماشتند. اشراف قوم نوح نیز برای آن که عوام‌الناس را از پیروی پیامبرشان منصرف کنند، دست به دامان حجت‌های دروغین و افتراات و مغالطات باطل می‌شدند تا ذهن و دل مردم را در گمراهی نگاه دارند. آیات شریف، برخی از این موارد را طرح کرده است:

۱. نوح، بشری مثل خود ماست. اگر او در ادعای وحی الهی خود راست می‌گفت و به‌راستی با عالم غیب اتصال داشت، ما هم می‌بایست مثل او اتصال می‌داشتیم؛ چون ما در بشریت و لوازم آن، هیچ دست‌کمی از او نداریم، و چون چنین اتصالی در ما نیست، پس او در ادعای خود کاذب است؛ زیرا ممکن نیست کمالی درخور طاقبت بشر باشد؛ ولی در میان تمامی افراد بشر فقط يك نفر به آن کمال برسد و بدون هیچ شاهدهی مدعی آن شود. پس دیگر هیچ وجهی برای عمل او نمی‌ماند مگر این که بخواهد بر ما برتری یابد و ریاست کند. دلیلش هم همین است که به بانگ بلند می‌گوید که همه باید از او پیروی و اطاعت کنند.

۲. اگر خدا خواسته باشد ما را به دعوت غیبی خود فرا خواند، باید یکی از ملائکه‌ی مقرب خود و یکی از شفعا‌یی را که واسطه‌ی میان ما و خداست، برای این کار برگزیند و به سوی ما روانه کند؛ نه بشری که هیچ نسبت و ارتباطی با او ندارد. علاوه بر این، اگر ملائکه‌ای را که گفتیم، بفرستد، و آن‌ها بشر را به سوی یکتاپرستی دعوت کنند و بگویند که شما نباید ما ملائکه را ارباب و معبودهای خود بگیرید، بشر گفته‌ی آنان را بهتر می‌پذیرد و زودتر تصدیق می‌کند؛ چون خود آنان می‌گویند که غیر خدا را نباید پرستید.

۳. اگر دعوت نوح حق بود، نظیر و مانندی برایش پیدا می‌شد و تاریخ گذشتگان، مانندی برای او سراغ می‌داد. بی‌گمان پدران و نیاکان ما، از ما بهتر و عاقل‌تر بودند، و چنین دعوتی در اعصار آنان اتفاق نیفتاده؛ پس این دعوت، نوظهور و دروغی است.

۴. فردی از جن در نوح حلول کرده، و این مرد با زبان او حرف می‌زند؛ برای این که چیزهایی می‌گوید که عقل سلیم آن را

قبول ندارد و جز دیوانگان نمی‌گویند. پس ناگزیر مدتی صبر باید کرد تا شاید از این کسالت بهبود یابد، یا از بین برود (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۵، ص ۳۸۳۷). برخی می‌گویند که معنای آیه این است که زندانی‌اش کنید تا از حرف خود باز گردد (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۱۷، ص ۴۳).

## پاسخ افتراات

چون پاسخ همه‌ی این ایرادها و اتهامات بی‌اساس و پریشان روشن است و در آیات دیگر قرآن نیز آمده، قرآن در اینجا پاسخی به آن‌ها نداده است؛ اما می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

۱- گمان قوم نوح این بود که محال است بشر با ماوراء این عالم ارتباط بیابد؛ زیرا بشر، آمیخته به قذارت و پلیدی هوی و تمایلات است و از این رو شایسته‌ی رسالت از جانب آفریدگار نیست. رسول و فرستاده‌ی خدا باید فرشته و از غیر بشر باشد. آنان اما از این غافل‌اند که رسول خدا باید از نوع بشر باشد تا مردم بتوانند با او تماس داشته باشند و دعوت و سخنان او را بشنوند و برای اثبات دعوی او دلیل و معجزه‌ای درخواست کنند، و چون حد قدرت بشری را می‌دانند، اگر معجزه‌ای ارایه کرد، بتوانند تصدیق کنند، و چنانچه رسول پروردگار، فرشته بود و برای اثبات دعوی خود معجزه‌ای ارایه کرد، چون انسان‌ها حد قدرت فرشته را نمی‌دانند، تصدیق خواهند کرد که آنچه را که ارایه کرده، معجزه است یا نه (انوار درخشان، ج ۱۱، ص ۲۵۸). از طرف دیگر نیز رهبر انسان باید از جنس خود او باشد تا با نیازها و دردها و مسائل انسان آشنا باشد.

۲- از زندگی پیامبران به‌خوبی روشن است که موضوعات برادری و تواضع و نفی هر گونه سلطه‌جویی، از بارزترین صفاتشان بوده، و دشمنانشان نیز از عقل و هوش و درایت آنان خبر داشتند و در لابه‌لای گفته‌هایشان به آن اعتراف می‌کردند (تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص ۲۲۷).

۳- عبودیت بشر نسبت به خداوند، در پرتو شناخت او از ذات و صفات پروردگار سامان می‌یابد، و لازمه‌ی این عبودیت این است که تدبیر امور، به طور مطلق وابسته به مشیت پروردگار باشد. بنابراین هرگز مخلوقی (نه انسان، نه فرشته و نه جن) در نظام جهان مستقلانه دخالت یا تأثیر نداشته، ندارد و نخواهد داشت.

۴- طنین دعوت رسولان، جهان را فرا گرفته، و در مقابل نیز مبارزه‌ی کفار با دعوت آنان پیوسته ادامه داشته است (انوار درخشان، ج ۱۱، ص ۲۵۸-۲۵۹). ا/ب

پس هنگامی که تو و همراهانت بر کشتی قرار گرفتید، بگو: سپاس و ستایش برای خداست؛ همو که ما را از (شر) افراد ستم کار نجات داد. ۲۸ و بگو: پروردگارا، مرا با فرودی پرخیر و برکت فرود آر؛ زیرا تو بهترین فرودآوردگانی. ۲۹ به راستی در این (سرگذشت)، نشانه‌هایی وجود دارد، و قطعاً ما (همه را) می‌آزماییم. ۳۰ سپس نسلی دیگر را پس از آنان به وجود آوردیم. ۳۱ و به سویشان پیامبری از (جنس) خودشان (با این پیام) فرستادیم: «الله را بپرستید. شما جز او هیچ خدایی ندارید. آیا خود را (از خشم او) حفظ نمی‌کنید؟» ۳۲ اشراف و سران قومش که کفر ورزیدند و روبه‌روشدن با (جهان) آخرت را دروغ شمردند و در زندگی دنیا به آنان نعمت دادیم و آن نعمت، ایشان را به طغیان واداشت، گفتند: «این (مرد) فقط بشری مانند شماست که از آنچه شما

فَإِذَا اسْتَوَيْتَ أَنْتَ وَمَعَكَ عَلَى الْفُلِكِ فَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي  
 جَعَلَنَا مِنْ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿٢٨﴾ وَقُلْ رَبِّ انزِلْنِي مُنْزَلًا مُّبَارَكًا  
 وَأَنْتَ خَيْرُ الْمُنزِلِينَ ﴿٢٩﴾ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ وَإِنْ كُنَّا لَمُبْتَلِينَ ﴿٣٠﴾  
 ثُمَّ أَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخَرِينَ ﴿٣١﴾ فَأَرْسَلْنَا فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ  
 أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ ﴿٣٢﴾ وَقَالَ الْمَلَأُ  
 مِنْ قَوْمِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِإِلقاءِ الْآخِرَةِ وَآتَرَفْنَاهُمْ فِي  
 الْحَيَوةِ الدُّنْيَا مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ بِأَكُلِ مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ  
 وَيَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ ﴿٣٣﴾ وَلَئِنْ أَطَعْتُمْ بَشَرًا مِثْلَكُمْ إِنَّكُمْ إِذَا  
 لَخَيْرُونَ ﴿٣٤﴾ أَيْعِدْكُمْ أَنْكُمْ إِذَا مِتُّمْ وَكُنْتُمْ تُرَابًا وَعِظَامًا  
 أَنْكُمْ تُخْرَجُونَ ﴿٣٥﴾ هِيَ هِيَ لِمَا تَعَوَّدُونَ ﴿٣٦﴾ إِنَّ هِيَ  
 إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ ﴿٣٧﴾ إِنَّ هُوَ  
 إِلَّا رَجُلٌ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا وَمَا نَحْنُ لَهُ بِمُؤْمِنِينَ ﴿٣٨﴾ قَالَ  
 رَبِّ انصُرْنِي بِمَا كَذَّبْتَنِي ﴿٣٩﴾ قَالَ عَمَّا قَلِيلٍ لِيُصِيبَهُنَّ نَذِيرٌ ﴿٤٠﴾  
 فَأَخَذْنَاهُمُ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ فَجَعَلْنَاهُمْ عُثَاءً فَبَعَدًا لِلْقَوْمِ  
 الظَّالِمِينَ ﴿٤١﴾ ثُمَّ أَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخَرِينَ ﴿٤٢﴾

﴿٤٢﴾

می‌خورید، (او هم) از آن می‌خورد، و از آنچه شما می‌نوشید، می‌نوشد؛ ۳۳ اگر از بشری همانند خودتان اطاعت کنید، بی‌شک زیان‌کار خواهید شد؛ ۳۴ آیا به شما وعده می‌دهد که هنگامی که شما بمیرید و (مشتی) خاک و استخوان شوید، حقیقتاً (دوباره از قبرهایتان) بیرون آورده می‌شوید؟؛ ۳۵ آنچه وعده داده می‌شوید، بعید است؛ بعید!؛ ۳۶ زندگانی فقط زندگی دنیوی ماست که (گروهی) می‌میریم و (گروهی) زندگی می‌کنیم، و ما زنده نخواهیم شد؛ ۳۷ او فقط مردی‌ست که بر خدا دروغ می‌بندد، و ما (سخنان) او را تصدیق نمی‌کنیم. ۳۸ عرض کرد: «پروردگارا، در برابر تکذیب‌شان نسبت به من، یاری‌ام کن.» ۳۹ فرمود: «قطعاً خیلی زود پشیمان خواهند شد.» ۴۰ بدین ترتیب، در حالی که (عذاب بر آنان) لازم شده بود، آن صیحه، ایشان را فرا گرفت، و (در پی آن)، آنان را (مانند) خاشاکی کردیم و (گفتیم): افراد ستم‌کار (از رحمت الهی) بسیار دور باشند. ۴۱ آنگاه پس از آنان، نسل‌های دیگری پدید آوردیم. ۴۲

چهارپایان می‌خورند.» (محمد/۱۲).

### ۳-۲. ادعای محدود کردن آزادی توسط انبیا

می‌گفتند که پیروی از پیامبر، با توجه به این که بشری مانند ماست و هیچ فضیلتی بر ما ندارد، مایه‌ی خسران و بطلان سعادت زندگی ماست؛ چون جز حیات دنیا، حیات دیگری نیست، و در این زندگی هم جز آزادی در لذت جویی، سعادت نیست، و اگر بخواهید از کسی اطاعت کنید که بر شما فضیلتی ندارد، آزادی‌تان از دست می‌رود، و این مساوی با خسران شماست (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۷، ص ۴۹).

### ۳-۳. نفی وعده‌ی پیامبر خدا به تحقق حشر

می‌گفتند که پیامبر به ما وعده می‌دهد که بعد از آن که مرید و خاک و استخوان شدید، باز از خاک بیرون می‌آیید؛ یعنی برای حساب و جزا مبعوث می‌شوید. «هیئات» به هیچ وجه این وعده شدنی نیست. آری، عده‌ای از ما می‌میرند، عده‌ای دیگر هم به دنیا می‌آیند و ما پیوسته چنین‌ایم؛ اما برای زندگی دیگری غیر از زندگی دنیایی زنده نمی‌شویم.

ممکن است این جمله از کلام ایشان را بر تناسخ حمل کنیم. تناسخ یعنی با مرگ فردی، روح او از کالبدش بیرون آید و به بدن فردی دیگر، چه انسان و چه غیر انسان، حلول کند. این نظریه، در میان وثنی‌مذهبان (مشرکان) شایع است، و بسیاری از آنان، تناسخ را به ولادت بعد از ولادت تعبیر می‌کنند (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۵، ص ۴۳).

### ۳-۴. تکذیب دعوی رسالت

کافران، دعوی رسول خود مبنی بر این که او فرستاده‌ی خداست، را تکذیب کردند و گفتند که او فقط مرد دروغ‌گویی است که بر خدا افترا بسته است؛ نه رسالتی از طرف خدا دارد، نه وعده‌های رستاخیز او درست است، و نه برنامه‌های دیگرش. برای همین، هیچ عاقلی به او ایمان نخواهد آورد.

### نتیجه‌ی عمل مترفان

اکثر کسانی که زندگی اشرافی و پرنوازونعمتی دارند، به همه چیز پشت پا می‌زنند و با دیده‌ی تحقیر و انکار به همه چیز می‌نگرند. آن‌ها از سایه‌ی اطاعت و لطف پروردگار بیرون می‌روند؛ ولی طوق عبودیت هوی و هوس و شهوت را بر گردن می‌نهند، و خود، بنده‌ی بندگان دیگر می‌شوند. آنان، افکاری منحنی، ارواحی آلوده، و دل‌هایی سیاه و تاریک دارند. دورغای زندگی آن‌ها شاید توجه بعضی را جلب کند؛ اما از نزدیک و حشتناک است؛ چراکه ناآرامی حاصل از گناه و ترس از زوال نعمت‌ها و مرگ، فکر آن‌ها را همواره در اضطراب نگاه می‌دارد (تفسیر نمونه، ج ۱۴، صص ۲۴۰-۲۴۱). / ب

### ۳۳ - ۳۸. نتیجه‌ی اتراف و خوش‌گذرانی در زندگی دنیا

آیات شریف، مقتضیات تحقق زندگی اشرافی و پرنوازونعمت در دنیا را ذیل سه عنوان تبیین کرده و مترفان را در هر سه مورد، فعال شناسانده است:

#### ۲۰۱. کفر به خداوند و معاد

کفر و تکذیب لقای پروردگار، از آن روست که صاحبان زندگانی اشرافی، معمولاً به آزادی بی‌قید و شرط برای هرگونه کام‌جویی و بهره‌گیری از لذایذ حیوانی تمایل دارند، و پرواضح است که قبول مراقبت الهی و همچنین دادگاه بزرگ رستاخیز، مانع مهمی در این راه است؛ هم آرامش وجدانشان را بر هم می‌زند و هم زبان مردم را به روی آنان باز می‌کند. برای همین، چنین افرادی یکباره طوق عبودیت پروردگار را از گردن برمی‌دارند و راه انکار مبدأ و معاد را پیش می‌گیرند و می‌گویند: زندگی همین است و بس، و هیچ خبر دیگری نیست، و هر کس غیر این بگوید، دروغ‌گوست! دم، غنیمت است و این چهارروزه‌ی عمر را باید خوش بود.

#### ۳. انکار نبوت

این دو صفت یعنی کفر به مبدأ و معاد باعث شد که ایشان از غیر دنیا منقطع شوند و یکسره بدان رو کنند، و هنگامی که در زندگی دنیا هر جور خواستند، رفتار کردند، و زخارف و زینت‌های لذت‌بخش آن، یکسره ایشان را به خود جلب کرد، صفت سومی در ایشان پیدا شد، و آن، پیروی از هوای نفس و فراموشی حق و حقیقت بود. پس برای فراهم کردن زندگی پر زرق و برق برای خود، به غصب حقوق دیگران و ظلم و ستم به ایشان رو کردند؛ اما مانع این امر نیز رسالت پیامبران بود. دعوت انبیا، به دنیای آنان و افسارگسیختگی‌شان ضرر می‌زد، و از پیروی هوای نفس بازشان می‌داشت. بنابراین نتیجه گرفتند که تا رسالت پیامبران را انکار نکنند، این راه برای آن‌ها هموار نخواهد شد. پس به چند امر همت گماردند:

#### ۱-۳. بهانه‌جویی از بشر بودن انبیا

می‌گفتند پیامبر ما، همچون دیگر پیامبران الهی، مانند سایر مردم است؛ چون مثل انسان‌ها می‌خورد و می‌نوشد. از این سخن سخیف معلوم می‌شود که برای انسان، غیر از خوردن و نوشیدن که خاصیت حیوان‌هاست، کمال و فضیلت و سعادت دیگری سراغ نداشته و تنها خوشبختی بشر را در این می‌دانسته‌اند که چون حیوانات در چریدن و لذت بردن آزاد باشد (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۵، ص ۴۲)؛ همچنان که قرآن کریم در وصف چنین مردمی فرموده است: «همچون چهارپایان‌اند.» (اعراف/۱۷۹). نیز فرموده است: «کافران از متاع زودگذر دنیا بهره می‌گیرند و همچون





مَا نَسِيقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ ﴿٤٣﴾ ثُمَّ أَرْسَلْنَا رَسُولَنَا تَرَاتُفًا  
كَلَّمَآ جَاءَ أُمَّةً رَسُولُهَا كَذَّبُوهُ فَاتَّبَعْنَا بَعْضَهُمْ بَعْضًا وَجَعَلْنَا لَهُمْ  
أَحَادِيثَ فَبُعْدًا لِقَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٤٤﴾ ثُمَّ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ وَأَخَاهُ  
هَارُونَ بِآيَاتِنَا وَسُلْطٰنٍ مُّبِينٍ ﴿٤٥﴾ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ  
فَأَسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا عَالِينَ ﴿٤٦﴾ فَقَالُوا أَأَنْتُمْ لِبَشَرٍ مِثْلِنَا  
وَقَوْمُهُمَا لَنَا عٰبِدُونَ ﴿٤٧﴾ فَكَذَّبُوهُمَا فَكَانُوا مِنَ الْمُهْلَكِينَ  
﴿٤٨﴾ وَقَلَدْنَا نَدِينَا مَوْسَىٰ الْكِتٰبَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ ﴿٤٩﴾ وَجَعَلْنَا ابْنَ  
مَرْيَمَ وَأُمَّهُ آيَةً وَءَاوَيْنَهُمَا إِلَىٰ رِبْوَةٍ ذٰبَاتٍ فَرَارٍ وَمَعِينٍ ﴿٥٠﴾  
يٰٓأَيُّهَا الرُّسُلُ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الطَّيِّبٰتُ وَاعْمَلُوا صٰلِحًا إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ  
عَلِيمٌ ﴿٥١﴾ وَإِنَّ هٰذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُونِ  
﴿٥٢﴾ فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ زُبُرًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ  
﴿٥٣﴾ فَذَرَهُمْ فِي عَمْرَتِهِمْ حَتَّىٰ حِينٍ ﴿٥٤﴾ أَيْحَسِبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُمْ  
بِهِ مِنْ مَالٍ وَبَنِينَ ﴿٥٥﴾ نُسَارِعُ لَهُمْ فِي الْخَيْرٰتِ بَلْ لَا يَشْعُرُونَ  
﴿٥٦﴾ إِنَّ الَّذِينَ هُمْ مِنْ خَشْيَةِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ ﴿٥٧﴾ وَالَّذِينَ هُمْ  
بِآيٰتِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ ﴿٥٨﴾ وَالَّذِينَ هُمْ بِرَبِّهِمْ لَا يُشْرِكُونَ ﴿٥٩﴾

هیچ امتی از اجل خود پیشی نمی‌گیرد و (از آن) تأخیر نمی‌کند. ۴۳ سپس فرستادگان مان را پی در پی فرستادیم. هرگاه پیامبری نزد امتش می‌آمد، او را دروغگو شمردند، و ما (نیز) آنان را یکی پس از دیگری (به میدان آزمایش و مجازات) آوردیم، و آنان را سرگذشت‌هایی (برای تعجب و عبرت دیگران) قرار دادیم. (آری)، افرادی که ایمان نمی‌آورند، (از رحمت الهی) بسیار دور باشند. ۴۴ سپس موسی و برادرش هارون را همراه با نشانه‌های خود و دلیل آشکار نزد فرعون و اشراف و سرانش فرستادیم؛ ولی (آنان) تکبر ورزیدند و افرادی متکبر و برتری‌جو بودند. ۴۵ و ۴۶ گفتند: «آیا دو بشر مانند خود را تصدیق کنیم؛ در حالی که قوم آن دو، بردگان ما هستند؟!» ۴۷ پس آنان را دروغگو شمردند و هلاک شدند. ۴۸ به راستی به موسی کتاب (آسمانی) دادیم؛ تا مگر قومش هدایت شوند. ۴۹ و پسر مریم و مادرش را

نشانه‌ای (بزرگ) قرار دادیم، و آن دو را بر (فراز) مکانی مرتفع و مسطح ساکن کردیم که دارای (وضع مناسبی برای) استقرار و (نیز دارای) آب جاری بود. ۵۰ ای پیامبران، از چیزهای پاکیزه بخورید و کاری شایسته بکنید؛ زیرا (من) از کارهایتان به خوبی آگاه‌ام. ۵۱ و این (دین، یعنی تسلیم شدن در پیشگاه خدا)، آیین شماست؛ آیینی یگانه. و من مالک و صاحب‌اختیار شما هستم. بنابراین، خود را از (خشم) من در امان نگه دارید. ۵۲ پس (مردم) دین‌شان را در میان خود بخش‌بخش کردند، و (هر بخشی را) به صورت کتاب‌هایی درآوردند، و هر فرقه‌ای، کتابی را گرفتند، و هر گروهی به آنچه نزد خود دارند، دل خوش کرده‌اند. ۵۳ پس تا مدتی، آنان را در دریای جهالت‌شان رها کن. ۵۴ آیا گمان می‌کنند این‌که مال و فرزندان‌شان را زیاد می‌کنیم، ۵۵ (از آن روست که) در (رساندن) نیکی‌ها به ایشان شتاب می‌کنیم؟ (هرگز چنین نیست)؛ بلکه نمی‌فهمند. ۵۶ آنان که از ترس پروردگارشان در هراس‌اند؛ ۵۷ هم‌آنان که به آیات و نشانه‌های پروردگارشان ایمان دارند؛ ۵۸ هم‌آنان

که به پروردگارشان شك نمی‌ورزند؛ ۵۹

۱. خداوند؛ شاهد اعمال آدمی: وقتی انسان بداند که کسی همواره ناظر عمل اوست که چیزی از او مخفی نمی‌ماند و حساب اعمال او را دقیقاً نگاه می‌دارد، در اصلاح عمل خود می‌کوشد.

۲. حس شکرگزاری: خداوند از طریق برانگیختن حس شکرگزاری انسان در برابر نعمت‌های پاکیزه‌ای که نصیب او شده است نیز اعمالش را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

۳. تصرفات حلال: نوع تغذیه، بی‌گمان در روحيات انسان مؤثر است، و غذاهای گوناگون، آثار اخلاقی متفاوت دارند. در روایات اسلامی نیز می‌خوانیم که خوردن غذای حرام، جلو استجاب دعای انسان را می‌گیرد. حدیث معروفی از پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، شاهد این مدعاست: مردی خدمتش عرض کرد که دوست دارم دعایم مستجاب شود. فرمود: «غذای خود را پاک کن و از هر گونه غذای حرام بپرهیز.» (وسائل الشیعه، ج ۴، باب ۶۷، حدیث ۴).

#### تصرف طیب و حلال چیست؟

واژه «طیب»، به معنی هر چیز پاک و پاکیزه در مقابل «خبیث» (ناپاک) است، و در اصل، به معنی هر امر لذت‌بخش است؛ خواه حواس انسان از آن لذت ببرد، یا روح و جان انسان (المفردات، ص ۵۲۷). طیب بودن، دو قسم است: گاه، طیب بودن حقیقی مراد است که در علم خدا نیز طیب است؛ و گاه چیزی بر حسب ظاهر و شرع. قسم یکم، خاص انبیا و ائمه‌ی معصومین است که به همه‌ی جهات باطنی و ظاهری عالم‌اند. این قسم، حلال حقیقی‌ست. سایر مؤمنان اما چون چنین علمی ندارند، چنین تکلیفی هم ندارند؛ بلکه قدرت بر کشف آن هم ندارند. بنابراین، مکلف‌اند که به ظاهر شرع عمل کنند (اطیب‌البیان، ج ۹، ص ۴۱۰).

البته تصرف حلال و طیب، سلامت خرد را در پی خواهد آورد. اسلام، مردم را به عقل و خردشان ارجاع می‌دهد؛ خردی دور از هوی‌ها و فشارها که خداوند میان خود و بندگان، حجت قرار داده است. پس چیزهای پاکیزه و خوشی که آیه‌ی شریف ما را به بهره‌گیری از آن‌ها فرا می‌خواند، چیزهایی‌ست که عقل و خرد را استوار می‌کند. شرع، عقل را به تکاپو می‌افکند و آن را متبلور می‌کند و بدان شکل می‌بخشد. در حدیث آمده است: «خرد، رسولی پنهان است، و رسول، خردی آشکار است.» (تفسیر هدایت، ج ۸، ص ۱۹۱). ب/

#### ۵۱. قاعده‌ی مهم نظام هستی: تأثیر تصرفات حلال در توفیق یافتن به عمل صالح

عالم هستی، بر اساس قواعدی نظام یافته است. یکی از قواعد مهم و فراگیر هستی که زندگی بسیاری را تحت تأثیر قرار داده و می‌دهد، آثار افعال انسان یا جوامع در توفیقاتی‌ست که در طول زندگی می‌یابند؛ در حالی که ذهن ناقص و کج‌فهمی برخی انسان‌ها، این حوادث را به حساب شانس و تصادف می‌گذارد. انسانی که توفیق احسان به مردم، و از همه مهم‌تر، والدین خود نمی‌یابد؛ انسانی که به حضور در مجالس ذکر و دعا موفق نمی‌شود؛ انسانی که توفیق خدمت‌گزاری به نظام اسلامی پیدا نمی‌کند، مستقیماً یا غیرمستقیم، از تصرفات غیرحلال و غیرطیب اثر پذیرفته است.

#### پیامبران؛ مأمور به تصرفات حلال

آیه‌ی شریف، خطابی به عموم پیامبران است که از طبیعت بخورند. گویا مراد از خوردن از طعام‌های پاکیزه، ارتزاق و تصرف در آن باشد؛ چه به خوردن یا هر تصرف دیگر. استعمال کلمه‌ی خوردن برای همه‌ی تصرفات، استعمالی شایع است (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۵، ص ۴۷). از این رو که مهم‌ترین تصرف، برای خوردن است، از مطلق تصرف با عنوان اکل یاد می‌شود (تسنیم، ج ۸، ص ۴۸۴).

فرق میان انبیا و دیگر انسان‌ها این نیست که ایشان صفات بشری همانند نیاز به تغذیه ندارند؛ بلکه تغذیه را نیز به مثابه یک وسیله‌ی تکامل پذیرفته‌اند. برنامه‌ی آنان اما خوردن از طبیعت و پاکیزه‌هاست؛ در حالی که مردمی که خوردن را هدف نهایی خود قرار داده‌اند، به هیچ‌وجه به این برنامه مقید نیستند و دنبال چیزی می‌روند که هوس حیوانی آن‌ها را اشباع کند؛ خبیث باشد یا طیب (تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص ۲۵۵). البته مؤمنان نیز مأمور به تصرفات حلال‌اند.

از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ روایت شده است: «خدای متعال، خودش طیب و پاکیزه است، جز پاکیزه قبول نمی‌کند و به مؤمنان هم همان دستوری را داده که به رسولان خود داده.» (الدرالمثور، ج ۵، ص ۱۰). خداوند فرموده است: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از نعمت‌های پاکیزه‌ای بخورید که به شما روزی کرده‌ایم.» (بقره/۱۷۲).

#### دلایل تحقق عمل صالح

خداوند، در آیه‌ی شریف، سه دلیل برای عمل صالح اقامه فرموده است:





وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَاوْا قُلُوبُهُمْ وَجِلَّةٌ أُنْفُسِهِم إِلَىٰ رَبِّهِمْ رُجِعُونَ ﴿١٠﴾  
 أُولَٰئِكَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَهُمْ لَهَا سَابِقُونَ ﴿١١﴾ وَلَا تَكْلِفْ  
 نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وَأَلْدِينَا كِتَابٌ يَنْطِقُ بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿١٢﴾  
 بَلْ قُلُوبُهُمْ فِي غَمْرَةٍ مِنْ هَذَا وَهُمْ أَعْمَالٌ مِنْ دُونِ ذَٰلِكَ هُمْ  
 لَهَا عَمِلُونَ ﴿١٣﴾ حَتَّىٰ إِذَا أَخَذْنَا مُتْرَفِيهِم بِالْعَذَابِ إِذَا هُمْ  
 يَجْعِرُونَ ﴿١٤﴾ لَا تَجْعُرُوا الْيَوْمَ أَنْكُم مِّثْلًا تَصْرُونَ ﴿١٥﴾ فَكَانَتْ  
 آيَاتِي تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فَكُنْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ تَنكِسُونَ ﴿١٦﴾  
 مُسْتَكْبِرِينَ بِهِ سَلِيمًا تَهْجُرُونَ ﴿١٧﴾ أَفَلَمْ يَدَّبَّرُوا الْقَوْلَ أَمْ  
 جَاءَهُمْ مَا لَمْ يَأْتِ آبَاءَهُمُ الْأَوَّلِينَ ﴿١٨﴾ أَمْ لَمْ يَعْرِفُوا رَسُولَهُمْ  
 فَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ ﴿١٩﴾ أَمْ يَقُولُونَ بِهِ جِنَّةٌ بَلْ جَاءَهُمُ بِالْحَقِّ  
 وَآكَرَّهُمُ لِلْحَقِّ كِرْهُونَ ﴿٢٠﴾ وَلَوْ اتَّعَىٰ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ  
 السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ بَلْ أَتَيْنَهُمْ بِذِكْرِهِمْ فَهُمْ  
 عَنِ ذِكْرِهِمْ مُعْرِضُونَ ﴿٢١﴾ أَمْ تَسْأَلُهُمْ خَرْجًا فَخَرَجَ رَبُّكَ خَيْرٌ  
 وَهُوَ خَيْرُ الرَّزُقِينَ ﴿٢٢﴾ وَإِنَّكَ لَتَدْعُوهُمْ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ  
 ﴿٢٣﴾ وَإِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصِّرَاطِ لَنُكَيِّبُونَ ﴿٢٤﴾

هم آنان که آنچه را (در راه خدا) می پرداختند، (باز هم) می پردازند؛ در حالی که دل هایشان از این که فقط به پیشگاه پروردگارشان بازمی گردند، در ترس و هراس است؛ ۶۰ ایشان اند که در کارهای خوب می شتابند و در آن ها (از یکدیگر) سبقت می گیرند. ۶۱ ما به هر کسی تنها به اندازه ی توانش تکلیف می کنیم، و نزد ما نوشته ای است که (آشکارا از اعمال مردم) سخن می گوید؛ در حالی که (این سخن گفتن) کاملاً (مطابق) حق است و آنان مورد ستم قرار نمی گیرند. ۶۲ (آری، واقعیت این است که) دل های کافران از (توجه به) این (صفات مؤمنان)، در جهل و بی خبری فرو رفته، و آنان اعمالی غیر از آن (رفتارهای نیکوی مؤمنان) دارند که مرتکب آن می شوند. ۶۳ پس وقتی کسانی را که نعمت (های دنیا)، آنان را به طغیان و سرمستی واداشته بود، با عذاب مجازات کنیم، ناگهان ایشان ناله و فریاد سر می دهند. ۶۴ امروز ناله و فریاد نکنید؛

چراکه از جانب ما یاری نخواهید شد؛ ۶۵ (زیرا) به راستی آیات من بر شما خوانده می شد؛ ولی شما (به آن) پشت می کردید و به عقب بازمی گشتید؛ ۶۶ در حالی که از روی تکبر آن را دروغ می شمردید، و در گفت و گوهای شبانه ی خود، درباره ی آن یاوه سرایی می کردید. ۶۷ آیا در این سخن (که وحی الهی است) تدبیر نکردند؟ آیا چیزی برایشان آمده که برای اجداد و نیاکان شان نیامده است؟! ۶۸ آیا پیامبران را (به راستگویی و امانت) نشناخته اند و به همین سبب، او را انکار می کنند؟! ۶۹ آیا می گویند «نوعی جنون بر او چیره شده است»؟ (دروغ می گویند؛ بلکه حق و حقیقت را برایشان آورده است، و بیشتر آنان از حقیقت بدشان می آید. ۷۰ اگر حق از هوای نفس آنان پیروی می کرد، حتماً آسمان ها و زمین و کسانی که در آن ها هستند، تباہ می شدند. (چنین نیست که می پندارند؛ بلکه کتابی را که (دین خدا را) به آن ها یادآوری می کند، برایشان آورده ایم؛ ولی آنان به آن (کتاب) که یادآوری شان می کند، پشت می کنند. ۷۱ آیا (در برابر رسالت) از آنان مزدی خواسته ای؟ (البته که نخواسته ای؛ زیرا مزد پروردگارت، بهتر، و او بهترین روزی دهنده است. ۷۲ به راستی تو آنان را به راه راست دعوت می کنی. ۷۳ و آنان که به آخرت ایمان ندارند، قطعاً از این راه منحرف اند. ۷۴

## ۷۱- ۷۴. بهانه‌ای برای دین‌ناباوری وجود ندارد؛ مقتضی، موجود، و مواضع، مفقود

حجت خداوند برای بشر در مسیر دین‌داری، تمام است؛ چون دینی متناسب با حقیقت نظام عالم و نظام آدم (فطرت) آورده است، صراط مستقیم را مشخص کرده و سالکان آن را باز نموده و کیفیت سیر در این صراط را نیز نمایانده و عامل التزام به دین و عمل به احکام دینی یعنی یادآوری آخرت را نیز مقرر فرموده است. در این حال دیگر هیچ بهانه‌ای برای اعتراض از دین وجود ندارد.

### تطابق دین الهی با نظام عام عالمی و خاص آدمی

کافران می‌خواهند که حق، تابع هوی و هوس (هوی و هوس متکثر و متنوع، مفسده‌انگیز و یک‌بعدی (تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص ۲۷۹)) آنان باشد، و این هیچ ممکن نیست؛ چون اگر حق، پیرو هوی و هوس آنان شود و اجازه دهد که اعتقادات و اعمال باطلشان را داشته باشند - یعنی دینی به تناسب هوس آنان تشریح شود - ، باید چنین اجازه‌ای را به موجودات دیگر نیز بدهد؛ یعنی اجازه دهد که موجودات دیگر هم از نظام خود سر بیچند و رو به فساد گذارند. در این حال، آسمان‌ها و زمین رو به تباهی می‌گذارند و همه‌ی قوانین کلی و علل و اسباب جاری در عالم نقض می‌شود؛ چراکه هوی و هوس، حد معینی ندارد. همچنین نظام جاری در همه‌ی عالم و تدبیر آن، به هم پیوسته است، و چنین نیست که عالم و بشریت هر یک برای خود نظام جداگانه‌ای داشته باشند.

انسان، یکی از حقایق این عالم است که وجودش با تمامی عالم مرتبط است، و این موجود، غایتی دارد که همان سعادت اوست، و برای رسیدن به آن، مسیری برایش معین شده؛ همان‌طور که سایر انواع موجودات نیز چنین‌اند. پس هستی عام عالم و هستی خاص آدم، وی را مجهز به قوا و آلاتی کرده که مایه‌ی سعادت و کمال اوست و طریقی از اعتقاد و عمل برایش معین کرده که او را به آن سعادت می‌رساند و نامش دین یا سنت حیاتی یا فطرت است. این طریق و این واسطه (دین الهی)، تابع آن نظام (نظام عالم هستی و از جمله نظام فطری) است (روم/۳۰)، و انسان خود شاهد این معناست که فطرتش اقتضای قوانین لایتغیر الهی را دارد که حاکم بر افعال و اعتقادات اوست.

### ایمان نداشتن به آخرت؛ انحراف از صراط مستقیم

کلمه‌ی «نکب»، به معنای عدول از راه و انحراف از هر

چیزی‌ست (مجمع‌البحرین، ج ۲، ص ۱۷۶). صراط مستقیم نیز راه واضح و روشنی‌ست که در آن، نه اختلاف تصور شود و نه تخلف؛ دقیقاً همانند حق؛ بدین معنا که در اثر و خاصیت آن که همان رساندن به مقصود است، نه اختلاف هست و نه خود آن در این اثرش تخلف می‌کند. بنابراین، حق، صراط مستقیم است. برای همین، فرموده‌ی «کفار از حق کراهت دارند و گریزان‌اند»، بدین معناست که از صراط مستقیم انحراف دارند و به بیراهه می‌روند.

آیه، از میان همه‌ی صفات کفار، بی‌ایمانی به آخرت‌شان را یادآوری کرده است؛ برای این‌که دین حق، بر این اصل اساسی استوار است که آدمی حیاتی جاودانه دارد و زندگی‌اش با مرگ خاتمه نمی‌پذیرد، و در آن حیات جاوید، سعادت دارد که باید آن را با اعتقاد حق و عمل حق به دست آورد؛ همچنان که در آن حیات جاوید، شقاوتی دارد که باید از آن بپرهیزد. معلوم است که وقتی مردمی به چنین حیاتی معتقد نباشند، گفت‌وگو با آنان در باره‌ی سایر اصول دین و فروع عملی آن، فایده‌ای ندارد.

به بیانی دیگر، دین حق، مجموعه‌ای از تکالیف اعتقادی و عملی‌ست که جز با حساب و جزا تمام نمی‌شود؛ چون اگر بنا باشد که به نیکوکار مزد و به بدکار کیفر داده نشود، آدمی امیدی به کار نیک و ترسی از کار زشت خود ندارد، و در نتیجه، تکلیف به کار نیک و اجتناب از کار زشت، لغو و بیهوده می‌نماید. قرآن کریم، روز قیامت را برای پاداش و کیفر معین فرموده، و چون کفار به روز قیامت ایمان ندارند، دین در نظر آنان مفهومی ندارد، و آن‌ها حیاتی جز حیات مادی دنیا برای خود سراغ ندارند و در نتیجه، سعادت و خوشبختی را جز رسیدن به لذایذ مادی نمی‌بینند. لازمه‌ی آن، همین است که جز هوی و خواهش نفس را پیروی نکنند؛ چه این خواهش نفسانی، با حق موافق باشد یا مخالف (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۵، صص ۶۳-۶۸).

روایات، مقصود از صراط مستقیم را ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام شناسانده (تفسیر قمی، ج ۲، ص ۹۲) و یکی از عوامل انحراف از صراط مستقیم را ولایت‌ناپذیری از امام معصوم دانسته‌اند. حضرت علی علیه السلام فرموده است: «خداوند، ما رهبران دینی و الهی را درهای وصول به معرفت خود و صراط و طریق و جهتی که از آن به او می‌رسند، قرار داده است. بنابراین، کسانی که از ولایت ما منحرف شوند یا دیگری را بر ما برگزینند، از صراط حق منحرف‌اند.» (نورالثقلین، ج ۳، ص ۵۴۹). /ب



﴿۷۵﴾ وَلَوْ رَحِمْنَاهُمْ وَكَشَفْنَا مَا بِهِمْ مِنْ ضُرٍّ لَلْجَوَّافِ طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ ﴿۷۶﴾ وَلَقَدْ أَخَذْنَاهُمْ بِالْعَذَابِ فَمَا اسْتَكَانُوا لِرَبِّهِمْ وَمَا يَتَضَرَّعُونَ ﴿۷۷﴾ حَتَّىٰ إِذَا فَتَحْنَا عَلَيْهِم بَابًا ذَا عَذَابٍ شَدِيدٍ إِذَا هُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ ﴿۷۸﴾ وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ ﴿۷۹﴾ وَهُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ﴿۸۰﴾ وَهُوَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ وَلَهُ اخْتِلَافُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿۸۱﴾ بَلْ قَالُوا مِثْلَ مَا قَالَ الْأَوَّلُونَ ﴿۸۲﴾ قَالُوا أَإِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ ﴿۸۳﴾ لَقَدْ وَعَدْنَا نَحْنُ وَءَابَاؤُنَا هَذَا مِنْ قَبْلُ إِن هَذَا إِلَّا آسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ ﴿۸۴﴾ قُلْ لِمَنِ الْأَرْضُ وَمَنْ فِيهَا إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿۸۵﴾ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿۸۶﴾ قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ﴿۸۷﴾ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ ﴿۸۸﴾ قُلْ مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿۸۹﴾ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ فَأَنَّى تُسْحَرُونَ ﴿۹۰﴾

اگر به آنان رحم کنیم و گرفتاری و مشکلی را که دچارش بودند، برطرف کنیم، قطعاً سرگردان در سرکشی خود می مانند. ۷۵ به راستی آنان را با عذاب (و بلایا) گرفتار کردیم ولی (آنان) در برابر پروردگارشان سر فرود نیاوردند و (به درگاهش) زاری نکردند. ۷۶ پس هنگامی که دریچه ای از عذابی سخت بر آنان بگشاییم، ناگهان به سبب آن، نومید خواهند شد. ۷۷ او کسی است که برای شما گوش و چشم و دل پدید آورد. اندکی (از شما) سپاس می گزارید! ۷۸ او کسی است که شما را در زمین آفرید، و (در قیامت) جمع و تنها به پیشگاه او روان خواهید شد. ۷۹ او کسی است که زنده می کند و می میراند، و گردش پیاپی شب و روز، فقط برای اوست. آیا عقل خود را به کار نمی گیرید؟ ۸۰ (نه؛ عقل شان را به کار نگرفتند؛ بلکه مانند سخن پیشینیان را گفتند. ۸۱ گفتند: «آیا هنگامی که بمیریم و خاک و استخوان هایی

شویم، آیا واقعاً زنده خواهیم شد؟» ۸۲ به راستی پیشتر (نیز) به ما و اجداد و نیاکان مان این وعده داده شده است. این (ها) فقط افسانه های پیشینیان است.» ۸۳ بگو: «اگر می دانید، (بگویند) زمین و ساکنانش متعلق به کیست؟» ۸۴ خواهند گفت: «برای خداست.» بگو: «آیا پند نمی گیرید؟» ۸۵ بگو: «مالك و صاحب اختیار آسمان های هفتگانه، و مالك و صاحب اختیار عرش عظیم کیست؟» ۸۶ قطعاً خواهند گفت: «برای خداست.» بگو: «آیا خود را (از خشم او) حفظ نمی کنید؟» ۸۷ بگو: «اگر می دانید، (بگویند) فرمان روایی مطلق همه چیز، به دست کیست؛ در حالی که (او به همگان) پناه می دهد؛ ولی در برابر (عذاب) او نمی توان (از جانب کسی) حفظ و حمایت شد؟» ۸۸ قطعاً خواهند گفت: «برای خداست.» بگو: «پس چرا گرفتار سحر شده اید؟!» ۸۹

**ربوبیت خداوند؛ لازمه مالکیت تام او بر جهان هستی**

خلقت جهان، از آن خداست؛ مالک جهان، خداست؛ مَلِک جهان، خداست؛ مُلک و نفوذ و سلطنت و سیطره بر جهان، در اختیار خداست؛ اما باید توجه داشت که لازمه‌ی تمام این معانی آن است که همه‌ی جهان را خدا اداره کند، و اگر مدبّرانی هم در عالم هستند، به اذن او و مجریان حکم اویند، چرا که او حقیقت نامتناهیست، حضورش به ما از همه چیز نزدیکتر است. لذا درست است که نظام عالم، نظام سبب و مسبب است و خداوند ابا دارد که جریان امور و اشیاء، جز از مجرای همین اسباب سامان یابد (کافی، ج ۱، ص ۱۸۳)، و هر چیز غیر از او، معلول است و علتی دارد (نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۸۶؛ توحید صدوق، ص ۳۵)، لکن علت العلل، خداست. امام سجاد علیه السلام در دعای ابوحمزه ثمالی به ما آموخته که درست است که سلسله‌ی علل، منظم است، و رأس سلسله، خداست، و او علت العلل است، اما این درست نیست که جای خدا در آغاز و رأس سلسله است، و بقیه‌ی امور را حلقات این سلسله به انجام می‌رسانند؛ بلکه او ۱- در رأس سلسله به مثابه مبدأ آغازین است؛ ۲- با حلقات بالا و وسط و میانی همراه است؛ ۳- به هر حلقه‌ای، از علت نزدیک‌تر است؛ ۴- به هر معلولی هم از خود آن معلول نزدیکتر است.

انسان می‌تواند از چنین خدایی از دو راه کمک بگیرد: یکی، از راه علل و اسباب؛ دیگری، بی‌سبب. در دعای ابوحمزه می‌خوانیم که «خدایا، تو آن مبدأی هستی که بدون شفاعت شفیع و توسل به وسیله‌ای حاجتم را می‌دهی». امام سجاد علیه السلام شفاعت را انکار نمی‌کند؛ بلکه می‌فرماید تو از دو راه به ما کمک می‌کنی: ۱- راه علل و اسباب عادی؛ ۲- بدون سبب و بدون وسیله. نمی‌شود خداوند را مالک عالم هستی دانست؛ لکن ربوبیت و تدبیر را از آن دیگری تلقی کرد. در مسائل اعتباری امکان دارد که مالکیت را از مدیریت و تدبیر جدا کرد؛ اما در مسائل تکوینی چنین امکانی وجود ندارد. کسی می‌تواند تدبیر کند که مالک باشد.

ملکوت، آن چهره‌ی ارتباط اشیاء با خداست. خداوند می‌فرماید: «هیچ جنبنده‌ای نیست مگر این‌که او (خدا) بر آن تسلط دارد.» (هود/۵۶). خداوندی که زمام هر کسی و ملکوت هر چیزی به دست اوست، مدبر همه چیز نیز هست (تفسیر ترتیبی، ذیل آیه‌ی شریف). اب

## ۸۴ - ۸۹. خداوند؛ مالک ملک و ملکوت و صاحب ربوبیت

کلمه‌ی ملکوت، مُلک یعنی سلطنت و حکومت معنی می‌دهد، و اضافه کردن «واو» و «تاء» به آن، برای تأکید و مبالغه است (تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص ۲۹۷). فرق بین مَلِک و مالک این است که مالک یعنی کسی که مالی دارد؛ ولی مَلِک یعنی کسی که مالک آن مالک و مَلِک او باشد. پس مالکیت مَلِک، در طول مالکیت مالک است، و او می‌تواند هم در مال مالک حکم کند، هم در خود او.

خداوند، خود، ملکوت را تفسیر کرده و فرموده است: «فرمان او چنین است که هر گاه چیزی را اراده کند، تنها به آن می‌گوید: موجود باش. آن نیز بی‌درنگ موجود می‌شود. پس منزّه است خداوندی که ملکوت (مالکیت و حاکمیت) همه چیز در دست اوست، و شما را به سوی او باز می‌گردانند.» (یس/۸۲-۸۳). پس ملکوت هر چیزی این است که با امر خدا و به کلمه «کن» هستی یابد. به عبارت دیگر، ملکوت هر چیزی، وجود او به ایجاد خدای متعال است.

### ملکوت همه چیز به دست خداست

این که ملکوت هر چیزی به دست خداست، کنایه‌ای استعاری از این است که ایجاد هر موجودی که بتوان آن را «شیء» (چیز) نامید، مختص به خدای متعال است. پس مُلک خدا، محیط به هر چیز است، و نفوذ امر و حکم خدا، بر هر چیزی ثابت است.

چون ممکن است برخی گمان برند که شمولیت مُلک و نفوذ امر خدا، با اخلاص بعضی از اسباب و علل در امر او منافات دارد - یعنی ممکن است بعضی از علل و اسباب، در پاره‌ای از مخلوقات اثری بگذارند که خداوند متعال اراده نکرده باشد، یا پاره‌ای از مخلوقات را از آنچه خدا اراده کرده، منع کنند - خداوند، جمله‌ی «بَدَّ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ» را با جمله‌ی «وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَاوِزُ عَلَيْهِ» تکمیل کرده است. این جمله، توضیح اختصاص ملک به خداوند است و می‌فهماند که این اختصاص، تام و کامل است. پس هیچ‌یک از موجودات، هیچ مرحله‌ای از مُلک را ندارد، و هر موجودی که مالک چیزیست، مالکیت او در طول مُلک خدا است، و نه در عرض آن تا بر مالکیت خدا خللی وارد کند. پس حکم و مُلک، تنها از آن اوست. منع هر مانع، به اذن و مشیت خداست، و تنها خدا می‌تواند از منع آن مانع یا از مقداری از آن جلوگیری کند؛ که در آن صورت، با یک عمل خود، از عمل دیگرش جلوگیری کرده است (ترجمه المیزان، ج ۱۵،



بَلْ آتَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ﴿٩٠﴾ مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ  
وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ إِذًا لَذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَّ  
بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ سُبْحَنَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ ﴿٩١﴾ عَالِمِ  
الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَتَعَلَّىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿٩٢﴾ قُلْ رَبِّ إِمَّا تُرِيئِي  
مَا يوعَدُونَ ﴿٩٣﴾ رَبِّ فَلَا تَجْعَلْنِي فِي الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿٩٤﴾  
وَإِنَّا عَلَىٰ أَنْ نُرِيكَ مَا نَعِدُهُمْ لَقَدِيرُونَ ﴿٩٥﴾ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ  
أَحْسَنُ السِّيئَةِ نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَصِفُونَ ﴿٩٦﴾ وَقُلْ رَبِّ أَعُوذُ  
بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيْطَانِ ﴿٩٧﴾ وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَنْ يَحْضُرُونِ  
﴿٩٨﴾ حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ ﴿٩٩﴾  
لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ  
قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ ﴿١٠٠﴾ فَاذَا نُفِخَ  
فِي الصُّورِ فَلَا أَنسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ ﴿١٠١﴾ فَمَنْ  
تَّقَلَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿١٠٢﴾ وَمَنْ خَفَّتْ  
مَوَازِينُهُ فَأُولَٰئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ  
خَالِدُونَ ﴿١٠٣﴾ تَلْفَحُ وُجُوهُهُمُ النَّارَ وَهُمْ فِيهَا كَالِحُونَ ﴿١٠٤﴾

(نه؛ اینها افسانه نیست)؛ بلکه حق و حقیقت را برایشان آورده ایم، و بی گمان آنان دروغ می گویند. ۹۰ «الله»، هیچ فرزندی اختیار نکرده است، و هیچ خدایی با او نیست؛ که در آن صورت حتماً هر خدایی آفریده های خود را (از دسترس خدایان دیگر کنار) می برد و (با مخلوقاتش) تنها می ماند، و برخی از آنان بر برخی دیگر برتری می جستند. خدا از وصف های (شرك آلود) آنان، پاك و منزّه است. ۹۱ از پنهان و آشکار باخبر است؛ بنابراین، از شرك ورزی ایشان (بسی) برتر است. ۹۲ بگو: پروردگارا، اگر (قرار است) عذابی را که (کافران به آن) وعده داده شده اند، ۹۳ (در زندگی ام) به من نشان دهی؛ پروردگارا، (در این صورت)، مرا در زمره ی افراد ستم کار قرار نده (و با عذاب آنان عذابم نکن). ۹۴ (آری)، قطعاً ما می توانیم آنچه را که به ایشان وعده داده ایم، به تو نشان دهیم. ۹۵ بدی (آنان) را به بهترین شیوه دفع کن.

ما از توصیف (های زشت) آنان (درباره ی تو) آگاه تریم. ۹۶ بگو: پروردگارا، از وسوسه های شیاطین، به تو پناه می آورم؛ ۹۷ و پروردگارا، از حضور آنان نزد خود، به تو پناه می جویم. ۹۸ پس هنگامی که مرگ یکی از آنان فرا رسد، می گوید: «ای مالک و صاحب اختیار (بزرگ)، مرا بازگردانید؛ ۹۹ تا در (برابر) آنچه (از کارهای خوب که) رها کردم، کاری شایسته بکنم.» به هیچ وجه (چنین نیست که می پندارد)؛ این سخنی است که فقط او می گوید، و تا روزی که زنده شوند، پیش رویشان (عالم قبر است که) حد فاصلی (میان دنیا و آخرت) است. ۱۰۰ هنگامی که در صور دمیده شود، در آن روز (دیگر) هیچ پیوند خویشاوندی میان آنان نخواهد بود و از (حال و روز) یکدیگر نمی پرسند. ۱۰۱ پس کسانی که (کفّهی اعمال خوب) ترازوهای آنان سنگین باشد، ایشان اند که به هدف خود دست خواهند یافت. ۱۰۲ ولی کسانی که (کفّهی اعمال خوب) ترازوهای آنان سبک باشد، کسانی هستند که (سرمایه ی) وجود خویش را از دست داده اند (و) همیشه در دوزخ خواهند ماند؛ ۱۰۳ در حالی که آتش، چهره هایشان را می سوزاند (و پوست و گوشت آن را از بین می برد)، و در آنجا زشت و بدمنظرند. ۱۰۴



خاص جزئی و محکوم؛ مانند تدبیر عام عالم زمین، و تدبیر خاص عالم نبات که جزئی از زمین است؛ یا تدبیر عام عالم آسمان، و تدبیر خاص عالم ستاره‌ای معین که جزئی از آسمان است؛ یا تدبیر عام عالم مادی، و تدبیر خاص نوعی از انواع مادیات.

پس بعضی از تدابیر، بر برخی دیگر تسلط دارند؛ بدین معنا که اگر تدبیر زبردست آن از آن منقطع شود، به کلی باطل و تباه می‌شود؛ چون قوامش به تدبیر فرادستش بستگی دارد؛ درست مانند این که اگر زمینی نبود، دیگر معنا نداشت که انسان زمینی وجود داشته باشد. پس اگر تدبیر عام زمینی نباشد، معنا ندارد که عالم انسان، تدبیری جداگانه و مختص خود داشته باشد.

لازمه‌ی دو قسم بودن تدبیر اما این است که خدای تدبیرکننده‌ی عالم، بر خدای مدبر نوع خاصی از عالم، تفوق و برتری داشته باشد، و به همان نسبت، آن زبردست نیز خوار و خفیف باشد؛ در حالی که استعلا و تفوق یک اله بر اله دیگر عقلاً محال است؛ چراکه هر خدایی، قادر بالذات است و بنابراین باید بر آنچه خدایان دیگر بدان قادرند، توانا باشد. پس هر خدایی، هم غالب است و هم مغلوب، و این محال است (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۱۷، ص ۷۷).

ناممکن بودن تفوق مزبور، از این جهت است که لازم می‌آید خدای زبردست، استقلالی در تدبیر و تأثیر نداشته باشد؛ چون به اجازه‌ی خدای زبردست احتیاج دارد، و این احتیاج با استقلال نمی‌سازد. پس مدبر زبردست، در تدبیر و تأثیرش، محتاج مدبر زبردست است. با این احتیاج، دیگر معنا ندارد که نام او را اله و مدبر بگذاریم؛ بلکه او یکی از اسبابی است که تدبیر موجودات پایین‌تر، محتاج آن است، و البته در عالم اسباب، کسی نمی‌تواند منکر اسباب باشد؛ ولی این هیچ ربطی به تعدد خدایان ندارد.

#### خداوند، تنها خالق است

آیه‌ی شریف، به هر الهی خلقتی را نسبت داده (إِذَا لَنْهَبُ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ)، و ممکن است این شبهه پیش آید که پس قرآن قبول دارد که غیر از خدای متعال هم خالق‌هایی هستند. برای دفع این شبهه باید گفت که مشرکان، تنها «تدبیر» را به آله نسبت می‌دهند، و نه «ایجاد» را، و همه معترف‌اند که ایجاد عالم، مخصوص خدای متعال است، و اگر جایی نیز تدبیر انسانی از جنس خلقت است، معلوم است که ایجاد و خلق آن فعل، کار خداست (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۵، ص ۸۷-۹۰). از این رو خدا می‌فرماید: «خداوند، شما و آنچه را که می‌کنید، آفریده

است.» (صافات/۹۶). ب/

#### ۹۱. دلایل عقلی ابطال شرک

خداوند، در آیه‌ی شریف، با تکیه بر دو دلیل محکم، شرک را نفی و توحید را اثبات کرده است.

#### ۱. شرک خالقی و ربوبی، عامل اصلی فساد نظام خلقت

خداوند، ابتدا شرک را عامل فساد نظام احسن هستی معرفی می‌کند و نتیجه می‌گیرد که چون نظام هستی بدون نقص و غیر فاسد است، پس خالق، مالک و مدبر نظام هستی، تنها یک خداست. سپس می‌فرماید که نتیجه‌ی پذیرش تعدد خدایان این است که بپذیریم هر الهی، امور مخلوق خودش را تدبیر خواهد کرد. تعدد آله تصور نمی‌شود مگر وقتی که میان آن چند خدا جدایی باشد، و آن‌ها به هیچ وجهی از وجوه در معنای الوهیت و ربوبیت متحد نباشند، و معنای ربوبیت یک اله در یک ناحیه از عالم و در نوعی از انواع موجودات، این است که تدبیر آن ناحیه به وی واگذار شده باشد؛ به نحوی که در کار خود مستقل باشد و به غیر خود و حتی به کسی که این مقام را به او واگذار کرده، احتیاج نداشته باشد، و این نیز روشن است که دو موجود متباین، اگر اثری داشته باشند، آثارشان نیز متباین است.

وقتی چنین شد، لازم‌اش این است که هر یک از این خدایان فرض شده، در تدبیر امور مربوط به خود مستقل باشد (تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص ۳۰۱). لازمه‌ی این استقلال در تدبیر هم این است که رابطه‌ی اتحاد و اتصال در بین انواع تدبیرهای جاری در عالم منقطع باشد؛ برای مثال، نظام جاری در عالم انسانی، غیر از نظامی باشد که در سایر انواع حیوانات و نباتات و خشکی و تری عالم و کوه و دشت و آسمان و زمین جریان دارد؛ همچنین نظام جاری در هر یک از این نام‌برده‌ها نیز غیر از نظام جاری در انسان باشد. معلوم است که نتیجه‌ی چنین انقطاع و تباینی، فساد آسمان‌ها و زمین و موجودات آن دو است؛ اما چون می‌بینیم که آسمان‌ها و زمین و آنچه در میان آن‌هاست، تباه و فاسد نشده، پس می‌فهمیم که رابطه‌ی استواری میان همه‌ی آن‌ها وجود دارد، و نظام و مدبر همه‌ی آن‌ها نیز یکی‌ست.

#### ۲. تفوق و برتری خدایان بر یکدیگر

تدابیر جاری در عالم، چند قسم‌اند: الف - تدبیرهایی که در عرض هم قرار دارند؛ مانند تدبیر جاری در تری و تدبیر جاری در خشکی؛ یا دو تدبیر جاری در آب و آتش؛ ب - تدابیر طولی که به دو قسم تقسیم می‌شوند: تدبیر عام کلی و حاکم؛ تدبیر





أَلَمْ تَكُنْ أَتَىٰ تَسْلَىٰ عَلَيْكُمْ فَكُنْتُمْ بِهَا تُكذِّبُونَ ﴿۱۰۵﴾ قَالُوا رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا وَكُنَّا قَوْمًا ضَالِّينَ ﴿۱۰۶﴾ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا فَإِنَّا ظَالِمُونَ ﴿۱۰۷﴾ قَالَ اخْسَؤْا فِيهَا وَلَا تُكَلِّمُونَ ﴿۱۰۸﴾ إِنَّهُ كَانَ فَرِيقٌ مِّنْ عِبَادِي يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّحِيمِينَ ﴿۱۰۹﴾ فَاتَّخَذْتُمُوهُمْ سِخْرِيًا حَقًّا أَنسَوْكُمْ ذِكْرِي وَكُنْتُمْ مِنْهُمْ تَضْحَكُونَ ﴿۱۱۰﴾ إِنِّي جَزَيْتُهُمُ الْيَوْمَ بِمَا صَبَرُوا أَنَّهُمْ هُمُ الْفَائِزُونَ ﴿۱۱۱﴾ قُلْ كَمْ لَبِئْتُمْ فِي الْأَرْضِ عَدَدَ سِنِينَ ﴿۱۱۲﴾ قَالُوا لَبِئْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ فَسَأَلَ الْعَادِينَ ﴿۱۱۳﴾ قُلْ إِنْ لَبِئْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا لَّوْ أَنكُمْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿۱۱۴﴾ أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ ﴿۱۱۵﴾ فَتَعَلَىٰ اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ ﴿۱۱۶﴾ وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ فَإِنَّمَا حِسَابُهُ عِنْدَ رَبِّهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ ﴿۱۱۷﴾ وَقُلْ رَبِّ اغْفِرْ وَارْحَمْ وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّحِيمِينَ ﴿۱۱۸﴾

آیاتها      سُوْرَةُ الْمُؤْمِنُوْنَ      ۶۴

(خدا می فرماید: آیا آیات من همواره بر شما خوانده نمی شد و شما (نیز) همواره آن‌ها را دروغ می شمردید؟ ۱۰۵ می گویند: «پروردگارا، بدبختی مان بر ما چیره شد و ما افرادی گمراه بودیم؛ ۱۰۶ پروردگارا، ما را از اینجا بیرون آر. اگر (به کفر و گناه) بازگشتیم، ستم کار خواهیم بود.» ۱۰۷ (می فرماید: با خفت و خواری (از پیشگاه من) دور و در دوزخ وارد شوید و با من سخن مگویید! ۱۰۸ زیرا گروهی از بندگان من می گفتند: «پروردگارا، ایمان آوردیم، بنابراین، گناهان ما را بیامرز و به ما رحم کن؛ (زیرا) تو بهترین رحم کننده ای.» ۱۰۹ ولی شما آنان را به مسخره گرفتید؛ تا این که (همین مسخره موجب شد آنان) یاد مرا از خاطر شما بردند و شما همواره به آنان می خندیدید. ۱۱۰ امروز به سبب صبرشان (در برابر طعنه های شما،) به آنان این پاداش را می دهم که فقط ایشان اند که

نجات می یابند و پیروز می شوند؛ نه شما). ۱۱۱ می فرماید: «به حساب سال ها (ی دنیا)، چقدر در زمین درنگ کردید؟» ۱۱۲ می گویند: «یک روز یا بخشی از یک روز درنگ کردیم. از آنان که می شمرند، پیرس.» ۱۱۳ می فرماید: «فقط کمی (در زمین) درنگ کردید. ای کاش (از حقیقت) آگاه می شدید.» ۱۱۴ آیا پنداشتید که شما را بیهوده آفریدیم، و این (چنین گمان کردید) که شما نزد ما بازگردانده نمی شوید؟ ۱۱۵ پس بسیار والا و بلندمرتبه است «الله»؛ آن فرمان روا که حق و پابرجاست. هیچ خدایی جز او نیست؛ (همو که) مالک و صاحب اختیار عرش گرامی و ارزشمند (است). ۱۱۶ هر کس با وجود «الله»، خدای دیگری را بپرستد که هیچ دلیلی بر (حقانیت) آن ندارد، محاسبه ی (اعمال) او فقط نزد پروردگارش است (و آن خدایان هیچ سودی به او نمی رسانند). حقیقت این است که کافران به هدف خود نخواهند رسید. ۱۱۷ بگو: پروردگارا، بیامرز و رحم کن؛ (زیرا) تو بهترین رحم کننده ای. ۱۱۸

مرکز طبع و نشر قرآن کریم

سوره ی نور (در مدینه نازل شده است)

## ۱۱۷. برهان ناپذیر بودن شرک

هم کسانی که دوگانه پرستانند، یعنی سهمی از عبادت را از آن خدا و سهمی را نیز برای غیر خدا می‌دانند، و هم کسانی که با وجود خدا، به علت دست‌رسی نداشتن به او، سراغ غیر خدا رفته و آن‌ها را واسطه و شفیع عبادت قرار داده‌اند و اصلاً کاری با خدا ندارند، عملشان بدون برهان است. حتی شرک، ضرورتاً به این معنا نیست که انسان وجود آفریننده‌ای جز خدا را تصور کند؛ بلکه فرمان‌برداری از اشخاص، از قبیل صاحبان مال و سلطه، بدون داشتن برهانی الهی نیز شرک است (تفسیر هدایت، ج ۸، ص ۲۴۳). البته این هم ممکن است که مراد از دعا در این آیه‌ی شریف، اثبات خدای دیگر باشد؛ چون خواندن خدایی غیر از آفریدگار، جدا از اثبات آن نیست.

به هر تقدیر، برهان ناپذیر بودن چنین عملی (شرک)، وصف لازم عمل است؛ مانند این که کسی بگوید دو ضربدر دو مساوی پنج است. مشخص است که این عبارت، برهان‌پذیر نیست؛ یعنی آشکارا نادرست است. نظیر این معنا، در سوره‌ی انعام آمده است؛ آنجا که خداوند می‌فرماید: «و هیچ جنبنده‌ای در زمین و نه پرنده‌ای که با دو بال خود پرواز می‌کند، نیست مگر این که امت‌هایی همانند شمایند.» (انعام/۳۸). اگر بال نباشد، پرنده با چه چیزی پرواز می‌کند؟ با پا که پرواز نمی‌کند؛ بلکه با بال پرواز می‌کند. بنابراین، پرنده یعنی موجودی که دو بال دارد که با آن‌ها پرواز می‌کند. پس وصف «با دو بال خود پرواز می‌کند» برای پرنده، وصفی تأکیدی و توضیحی‌ست؛ چون پرنده به غیر بال با چیز دیگری پرواز نمی‌کند (تفسیر ترتیبی، ذیل آیه‌ی شریف).

خواندن خدایی غیر از خدای یکتا نیز برهان‌پذیر نیست؛ زیرا يك خدای نامتناهی، دیگر جایی برای غیر باقی نمی‌گذارد. اگر - معاذ الله - خدا محدود بود، جا برای غیر بود؛ اما خدای نامحدود - که براهین فراوانی برای آن وجود دارد، از جمله این فرموده‌ی حضرت علی (ع) که کسی که به سوی او اشارت کند، محدودش پنداشته، و هر که محدودش پندارد، او را در شمارش آورده است (نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱) -، نامتناهی‌ست، و اگر حقیقتی نامتناهی شد، دیگر خلأی نیست تا خدای دیگری آن را پر کند. بنابراین، خدای دیگر برهان‌پذیر نیست.

اگر انسان برای خداوند شریک فرض کرد، چون تسویه‌ی حساب، منحصر در خداست و در محضر خدا صورت می‌گیرد، خداوند، کیفی را جاری می‌کند که حساب او اقتضا می‌کند،

و هیچ کس دیگری در حساب او مداخله نخواهد کرد، و آن کیفر، آتش دوزخ است که بی‌گمان بدان می‌رسد (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۵، ص ۱۰۶)، و خداوند او را به اندازه‌ی استحقاقش کیفر می‌دهد (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۱۷، ص ۹۱).

آری، مشرکان، تنها بر ادعای خود تکیه می‌کنند، و دلیل‌های آن‌ها همچون تقلید کورکورانه‌شان از نیاکان و خرافاتی همانند آن، مطالبی واهی و بی‌اساس است. آن‌ها، معاد را با آن دلایل روشن انکار می‌کنند؛ اما شرک را با نداشتن هیچ دلیلی پذیرا می‌شوند، و مسلم است که خداوند خود به حساب چنین افرادی که فرمان عقل را زیر پا گذاشته و آگاهانه در بیراهه‌های کفر و شرک سرگردان شده‌اند، می‌رسد (تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص ۳۴۹).

در روایتی آمده است: «آغاز این سوره و پایانش، از گنجینه‌های عرش خداست، و هر کس به سه آیه‌ی آغازین آن عمل کند و از چهار آیه‌ی پایانی‌اش پند و اندرز گیرد، اهل نجات و رستگاری‌ست.» (مفاتیح‌الغیب، ج ۲۳، ص ۳۰۰).

## نفی شرک ربوبی

پس اگر کسی به جایی رسید، علمی یافت، ثروتی اندوخت، مقامی گرفت، و ... حق ندارد بگوید که من خودم زحمت کشیدم و به اینجا رسیدم؛ یا براهین متعدد اقامه کند که من از فلان طریق به این‌ها رسیدم؛ بلکه شرک او در ربوبیت پروردگار، برهان‌پذیر نیست. این تفکر، تفکر قارونی‌ست (قصص/۷۸) که کسی بگوید من چهل سال دود چراغ خورده و خودم زحمت کشیده و در حوزه یا دانشگاه عالم شده‌ام. مبدأ قابل، هرگز به‌تنهایی نمی‌تواند به کمال برسد. هر متحرکی، محرک می‌خواهد. هر قابل، فاعل می‌خواهد. هر متعلمی، معلم می‌خواهد. پس چنین نیست که اگر کسی در اثبات مطالعه به دانشی رسید، خود این مطالعه، خود این فکر، و خود این حرکت درونی، کمال علمی آفریده باشد؛ بلکه این حرکات، این زمینه را فراهم می‌کند که ذات اقدس الهی، فیضی را به طالب آن عطا کند (تفسیر ترتیبی، ذیل آیه‌ی شریف). /ب

لَعْنَةُ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة أنزلناها وقرضناها وأنزلنا فيها آياتٍ بينتٍ لعلكم تذكرون

۱) الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَيْشَهِدَ عَذَاهُمَا طَائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ۲) الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَالزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ وَحُرْمٌ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ ۳) وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ۴) إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ۵) وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ إِلَّا أَنْفُسُهُمْ فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَدَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ ۶) وَالْخَامِسَةُ أَنَّ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ ۷) وَيَدْرُؤُا عَنْهَا الْعَذَابَ أَنْ تَشْهَدَ أَرْبَعُ شَهَدَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ ۸) وَالْخَامِسَةَ أَنَّ غَضَبَ اللَّهِ عَلَيْهَا إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ ۹) وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ حَكِيمٌ ۱۰)

به نام خداوند بخشندهی مهربان  
این سوره ایست که آن را نازل کردیم و در آن (احکام) آن را واجب ساختیم و در آن آیاتی روشن نازل کردیم؛ باشد که پند گیرید. ۱ (هر يك از) مرد و زن زناکار را یکصد تازیانه بزنید، و اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید، نباید رأفت و دل‌سوزی که در دین خداست، شما را در مورد آن دو نفر گرفتار (تردید در اجرای حکم) کند، و باید گروهی از مؤمنان، در (محل) مجازات آن دو حضور یابند. ۲ مرد زناکار فقط باید با زن زناکار یا مشرک ازدواج کند، و جز مرد زناکار یا مشرک، کسی حق ندارد با زن زناکار ازدواج کند، و این (زناشویی) بر مؤمنان حرام شده است. ۳ به کسانی که زنان پاک‌دامن را متهم (به زنا) می‌کنند و پس از آن، چهار شاهد (برای ادعایشان) نمی‌آورند، هشتاد تازیانه بزنید و هرگز از آنان هیچ‌گونه گواهی را نپذیرید.

نافرمانان حقیقی، آنان‌اند؛ ۴ مگر کسانی که پس از آن (بُهتان) توبه کنند و (کارشان را) اصلاح نمایند (که خدا آنان را می‌آمرزد)؛ زیرا خداوند بسیار آمرزنده و مهربان است. ۵ کسانی که همسران‌شان را (به زنا) متهم می‌کنند و جز خودشان هیچ شاهدهی ندارند، گواهی دادن هر يك از آنان، (مساوی با) چهار مرتبه سوگند خوردن به خداست (مبنی بر این) که او قطعاً از راستگویان است. ۶ و بار پنجم، این (را بگویند) که: «لعنت خدا بر او باد اگر (خودش) از دروغگویان باشد.» ۷ و چهار مرتبه گواهی دادن (زن، همراه) با سوگند به خدا (مبنی بر این) که شوهرش از دروغگویان است، مجازات را از او ساقط می‌کند. ۸ و (گواهی) پنجم این‌که (بگویند): «خشم خدا بر او باد اگر شوهرش از راستگویان باشد.» ۹ (آری)، اگر لطف و عنایت خدا و رحمتش بر شما نبود و این‌که او بسیار توبه‌پذیر و حکیم است (، شقاوت، زندگی‌تان را فرا می‌گرفت و نظام فردی و اجتماعی‌تان مختل می‌شد). ۱۰

## ۲- ۱۰. احکام عمل شنیع زنا

خداوند، حدود خود را در کتاب و سنت اهل بیت علیهم السلام تشریح و تشریح فرموده و انسان‌ها را در صورت ایجابی بودن حکم، به عمل خوانده، و در صورت تحریمی بودن حکم، به ترک دعوت کرده است. در این آیات، برخی از احکام این عمل یادآوری شده است:

## ۱. حد زنا

حد زنا افراد در اوضاع متفاوت، گوناگون است: ۱. حکم کلی و عمومی، این‌که هر یک از زن و مرد زناکار را باید صد تازیانه زد؛ ۲. حکم زنا محصن (مرد همسر دار که همسرش در اختیارش هست) و محصنه (زن شوهر دار که شوهرش نزد اوست)، با تحقق شروط معلوم، اعدام است؛ ۳. حکم زنا با محارم، اعدام است؛ ۴. حکم زنا به عنف و جبر نیز اعدام است. البته در بعضی از موارد، علاوه بر تازیانه، تبعید و پاره‌ای دیگر از مجازات‌ها نیز وجود دارد که شرح آن را باید در کتب فقهی خواند (تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص ۲۶۲).

## ۲. نهی از هرگونه رأفت در اجرای حکم الهی

چون رقت کردن به حال کسی که مستحق عذاب است، باعث می‌شود که در عذاب کردن او تساهل شود و به او تخفیف دهند، و در نتیجه، اجرای حدود الهی به کلی تعطیل شود - که این رفتار، سهل‌انگاری در دین خدا و شریعت اوست - ، خداوند از این رأفت و رقت نهی فرموده است (ترجمه‌ی میزان، ج ۱۵، ص ۱۱۳). برخی از مفسران نیز مقصود از دین خدا را همان حکم خدا گرفته و گفته‌اند که معنای آیه این است که در اجرای حکم خدا و اقامه‌ی حد او رأفت به خرج ندهید (تهذیب، ج ۱۰، ص ۱۵۰، ح ۳۳).

## ۳. مجازات در مقابل انظار عمومی

در مجازات‌های اسلامی، حضور جمعی از مؤمنان در صحنه‌ی مجازات، تنها برای عبرت‌گیری گناه‌کار نیست؛ بلکه هدف این است که مجازات او سبب عبرت دیگران هم شود. به تعبیر دیگر، با توجه به بافت زندگی اجتماعی بشر، آلودگی‌های اخلاقی در یک فرد ثابت نمی‌ماند و به جامعه سرایت می‌کند؛ پس برای پاک‌سازی جامعه از آن آلودگی هم باید همان‌گونه که گناه بر ملا شده، مجازات نیز علنی باشد.

بنابراین اگر گناه آشکار نبوده و به دادگاه اسلامی کشیده نشده باشد، خداوند ستار العیوب نیز راضی به پرده‌داری و سلب آبروی انسان‌ها نیست؛ اما بعد از ثبوت جرم و بیرون افتادن راز از پرده‌ی استتار و آلوده شدن جامعه و کم شدن اهمیت گناه، مجازات باید به گونه‌ای اجرا شود که آثار منفی گناه خنثی شود

و عظمت گناه به حال نخستین بازگردد. اصولاً در يك جامعه‌ی سالم باید «تخلف از قانون»، مهم تلقی شود. بی‌شک اگر تخلف تکرار شود، آن اهمیت شکسته می‌شود، و تجدید آن تنها با علنی شدن کیفر متخلفان ممکن است (تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص ۳۶۱).

## ۴. ازدواج زانی با زانیه

زناکار وقتی زنا یا شهرت پیدا کرد و حد بر او جاری شد، ولی توبه نکرد، دیگر حرام است که با زن پاک و مسلمان ازدواج کند؛ بلکه باید با زن زناکار یا با زن مشرک ازدواج کند. همچنین زن زناکار اگر زناپش شهرت یافت و حد هم بر او جاری شد، ولی توبه‌اش آشکار نشد، ازدواج او با مرد مسلمان و پاک حرام است؛ بلکه باید با مشرک یا زناکار ازدواج کند (ترجمه‌ی میزان، ج ۱۵، ص ۱۱۴). اگر اما کسی احیاناً زنا و سپس توبه کرد، با هر که بخواهد، می‌تواند ازدواج کند (فروع کافی، ج ۵، ص ۳۵۵، ح ۶).

## ۵. کیفیت اثبات زنا

مراد از رمی، نسبت زنا دادن به زن محصنه و عقیفه است، و کسی که چنین نسبتی را بدهد، باید چهار شاهد بیاورد که همگی ناظر و گواه آن زنا بوده‌اند.

۱-۵. نسبت زنا دادن به غیر از همسر: اگر کسی به زن عقیفی نسبت زنا داد و چهار شاهد بر صدق ادعای خود نیاورد، باید هشتاد تازیانه بخورد، و چون فاسق شده، دیگر تا ابد شهادتی از او قبول نمی‌شود؛ اما اگر توبه و عمل خود را اصلاح کرد، چون خداوند آمرزنده و مهربان است، گناهِش را می‌آمرزد و به او رحم می‌کند؛ یعنی حکم فسق و پذیرفته نشدن ابدی شهادت، از او برداشته می‌شود.

۲-۵. نسبت زنا دادن به همسر: اگر کسی زن خود را متهم به زنا کرد و غیر از خود شهادتی نداشت، شهادتش، يك شهادت از چهار شهادت لازم به حساب می‌آید. بنابراین باید چهار بار شهادت دهد و جهت اثبات راست بودن شهادتش، آن را به خداوند نسبت دهد. پس چهار بار باید پشت سر هم بگوید که خدا را گواه می‌گیرم که در این نسبتی که می‌دهم، صادق‌ام، و پس از آن باید اضافه کند که لعنت خدا بر من باد اگر از دروغ‌گویان باشم.

۳-۵. رفع اتهام زنا توسط همسر: اگر زن همان پنج شهادتی را که مرد بر ضد او داد، ادا کند، حد زنا از وی برداشته می‌شود. شهادت‌های چهارگانه‌ی زن بدین ترتیب است که بگوید خدا را شاهد می‌گیرم که این مرد از دروغ‌گویان است، و پس از آن بگوید که لعنت خدا بر من باد اگر این مرد از راست‌گویان باشد. در فقه اسلام، به این سوگند دوطرفی، لعان می‌گویند؛ که

مانند طلاق است که موجب انفصال زن و شوهر می‌شود. /ب



إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِنْكُمْ لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَكُم بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ مَا اكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿١١﴾ لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِأَنْفُسِهِمْ خَيْرًا وَقَالُوا هَذَا إِفْكٌ مُّبِينٌ ﴿١٢﴾ لَوْلَا جَاءُوا عَلَيْهِ بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشُّهَدَاءِ فَقُلْتُ كَتَبْتُكَ عِنْدَ اللَّهِ هُمُ الْكَاذِبُونَ ﴿١٣﴾ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَفَضْتُمْ فِيهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿١٤﴾ إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِالسِّنِّتِمْ وَتَقُولُونَ بِلُغَتِكُمْ مَا لَيْسَ لَكُم بِهِ عِلْمٌ وَتَحْسَبُونَهُ هَيِّئًا وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ ﴿١٥﴾ وَلَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُمْ مَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَكْتَلِمَ بِهِذَا سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ ﴿١٦﴾ يَعِظُكُمُ اللَّهُ أَنْ تَعُدُّوا لِلْمِثْلِهٖ أَبَدًا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿١٧﴾ وَيُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿١٨﴾ إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿١٩﴾ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ اللَّهَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ ﴿٢٠﴾

کسانی که آن تهمت را به میان آوردند (و شخصی از خانواده‌ی پیامبر را به ناپاک دامن‌ی متهم کردند)، گروهی (توطئه‌گر و متشکل) از شما بودند. آن (تهمت) را به ضرر خود میندازید؛ بلکه آن به سود شماست؛ زیرا پرده از چهره‌ی منافقان برداشت. هر يك از آنان، (کیفر) آنچه را که از آن گناه به دست آورده، دارد، و کسی از آنان که عمده‌ی آن (توطئه) را بر عهده داشت، عذابی بزرگ دارد. ۱۱ چرا زمانی که آن (بُهتان) را شنیدید، مردان و زنان مؤمن نسبت به (مسلمانی که همچون) خودشان (است)، گمان نیک نبردند و نگفتند که این تهمتی آشکار است؟! ۱۲ چرا بر آن (ادعا)، چهار شاهد نیاوردند؟ بنابراین، چون گواهان (لازم) را نیاوردند، نزد خدا، آنان‌اند که دروغگویان حقیقی‌اند. ۱۳ (آری)، اگر لطف و عنایت خدا و رحمت او در دنیا و آخرت بر شما نبود، قطعاً به سبب شایعه‌ای که آن را پخش کردید، عذابی بزرگ به شما

می‌رسید؛ ۱۴ در آن زمان که آن (سخن) را (بدون توجه)، زبان به زبان می‌گرفتید و سخنی را که هیچ اطلاعی درباره‌اش نداشتید، (بدون فکر) با دهان‌هایتان می‌گفتید و آن را (سخنی) ساده می‌پنداشتید؛ در حالی که آن نزد خدا بزرگ بود. ۱۵ و چرا هنگامی که آن را شنیدید، نگفتید «ما حق صحبت در باره‌ی این (مطلب) را نداریم. (خداوند)، تو را (از هر عیب و نقصی) بسیار منزّه می‌شمیریم. این تهمتی بزرگ است.»؟ ۱۶ خدا به شما پند می‌دهد که اگر ایمان دارید، (دیگر) هرگز به مشابه این (اشتباه) بازنگرید. ۱۷ و خدا، آیات (خود) را برایتان توضیح می‌دهد. خداوند، بسیار دانا و حکیم است. ۱۸ کسانی که دوست دارند کارهای زشت در میان مؤمنان شیوع یابد، عذابی دردناک در دنیا و آخرت دارند. خدا (عواقب شوم تهمت و شایعه‌پراکنی را) می‌داند، و شما نمی‌دانید. ۱۹ اگر لطف و عنایت خدا و رحمتش بر شما نبود و این که خدا رؤوف و مهربان است، قطعاً در مجازات شما شتاب می‌کرد. ۲۰

## ۱۱ - ۲۰. شایعه سازی در جامعه‌ی اسلامی و کیفیت مقابله با آن

کلمه‌ی «افک»، به معنای مطلق دروغ است، و معنایش، هر چیزی است که از وجهه‌ی اصلی‌اش منحرف شود؛ وجهه‌ای که باید دارای آن باشد؛ مانند اعتقاد منحرف از حق به سوی باطل، و عمل منحرف از صحت و پسندیدگی به سوی قباحت و زشتی، و کلام برگشته از صدق به سوی کذب (المفردات، ص ۷۹).

**ماجرای تهمت بزرگ به خاندان رسول خدا ﷺ**  
داستان افک و تهمت بزرگ آمده در آیات شریف، مربوط به شخص بی‌گناهی از خانواده‌ی رسول خدا ﷺ است که او را به عمل منافق عفت متهم کرده بودند، و این شایعه در جامعه پخش شده بود. گروهی از منافقان به ظاهر مسلمان نیز می‌خواستند از این حادثه بهره‌برداری غرض‌آلودی به نفع خویش و به زیان جامعه‌ی اسلامی و برای متزلزل کردن وجهت عمومی پیامبر کنند؛ اما این آیات نازل شد و با قاطعیت بی‌ظنیری با این حادثه برخورد کرد و منحرفان بد زبان و منافقان تیره‌دل را محکم بر سر جای خود نشاند. بدیهی است که این احکام، در هر محیط و هر عصر و زمانی جاری است.

در این آیات، خداوند، سه ساحت مربوط به شایعه‌سازی را تبیین فرموده است: ۱. به استقبال شایعه رفتن و از زبان یکدیگر گرفتن (پذیرش شایعه)؛ ۲. منتشر کردن شایعه‌ای که هیچ علم و یقینی بدان نیست و بازگو کردن آن برای دیگران (نشر شایعه بدون هیچ‌گونه تحقیق)؛ ۳. ساده و کوچک شمردن شایعه‌پراکنی؛ در حالی که این عمل، نه تنها با حیثیت دو فرد مسلمان ارتباط دارد، بلکه به حیثیت و آبروی جامعه‌ی اسلامی نیز گره خورده است (کوچک شمردن شایعه و آن را وسیله‌ی سرگرمی پنداشتن) (تفسیر نمونه، ج ۱۴، صص ۳۹۴-۴۰۰).

### شایعه‌سازی؛ عملی قبیح

بنیان شایعه‌سازی و شایعه‌پذیری در هر زمان و مکانی باطل است؛ چراکه حال عمومی جامعه را به مثابه یک کل و یک پیکر واحد تخریب می‌کند و عامل اشاعه‌ی فحشا نیز هست که دین مبین اسلام با آن مبارزه‌ی تمام‌عیاری کرده، و برخی از مصادیق آن، این‌هاست:

۱. آثار سوء گناه آشکار، بیش از گناه مستور و پنهان است. امام رضا علیه السلام می‌فرماید: «آن کس که گناه را نشر دهد، مخدول و مطرود است، و آن کس که گناه را پنهان کند، مشمول آموزش الهی است.» (اصول کافی، ج ۲، باب سترالذنوب).

۲. بزرگی گناه در نظر انسان، مانع تحقق گناه می‌شود، و اشاعه فحشا و نشر گناه و تجاهر به فسق، بزرگی گناه را در نظر انسان می‌شکند. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید: «کسی که کار زشتی را نشر دهد، همانند کسی است که آن را کرده است.» (اصول کافی، ج ۲، باب التعمیر).

۳. مردی خدمت امام کاظم علیه السلام آمد و گفت: فدایت شوم! از یکی از برادران دینی کاری نقل کردند که من آن را ناخوش داشتم. از خودش پرسیدم: انکار کرد؛ در حالی که جمعی از افراد موثق از او نقل کرده بودند. امام فرمود: «گوش و چشم خود را در مقابل برادر مسلمانت تکذیب کن. حتی اگر پنجاه نفر سوگند خورند که او کاری کرده، و او گفت نکرده‌ام، از او بپذیر و از آن‌ها نپذیر. هرگز چیزی که مایه‌ی عیب و ننگ اوست و شخصیتش را از میان می‌برد، در جامعه پخش مکن؛ که از آن‌ها خواهی بود.» (نورالقلین، ج ۲، ص ۵۸۲).

**کیفیت برخورد جامعه‌ی اسلامی با اتهامات وارد شده بر مؤمنان**  
صفت ایمان، طبعاً مؤمن را از فحشا و منکرات عملی و زبانی باز می‌دارد. بنابراین، کسی که متصف به ایمان است، باید به افراد دیگری که چون او متصف به ایمان هستند، ظن خیر داشته باشد و در باره‌ی آنان بدون علم سخنی نگوید؛ زیرا همه‌ی اهل ایمان، همچون شخص واحدی هستند که متصف به ایمان و لوازم و آثار آن است. از این رو آیه به جامعه‌ی اسلامی می‌فرماید: چرا وقتی افک را شنیدید، به جای این‌که به مؤمنین متهم حسن ظن داشته باشید، به تراشنده‌ی افک حسن ظن پیدا کردید و بدون علم در باره‌ی اهل ایمان سخن گفتید؟ برحسب قاعده‌ی دینی، خبری که مخبر آن، علمی بدان ندارد، و ادعایی که مدعی آن، شاهده‌ی آن ندارد، دروغ باشد یا راست، محکوم به کذب است. مردم اگر در آنچه می‌گویند و نسبت می‌دهند، راستگو باشند، باید برای گفته‌ی خود شاهد بیاورند و شهود چهارگانه‌ی ناظر بر زنا را حاضر کنند؛ اما اگر شاهد نیاورند، محکوم شرعی به کذب‌اند؛ برای این‌که ادعای بدون شاهد، کذب و افک است (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۵، ص ۱۳۰). /ب





يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا وَلَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٢١﴾ وَلَا يَأْتِلِ أُولُو الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا أُولِي الْقُرْبَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٢٢﴾ إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لَعُنَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿٢٣﴾ يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٢٤﴾ يَوْمَ تَذُوقُوهُمْ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ ﴿٢٥﴾ الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ أُولَئِكَ مُبَرَّءُونَ مِمَّا يَقُولُونَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ﴿٢٦﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْذِنُوا وَتُسَلِّمُوا عَلَىٰ أَهْلِهَا ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ﴿٢٧﴾

ای مسلمانان، از گام های شیطان پیروی نکنید. هر کس از گام های شیطان پیروی کند، گمراه می شود؛ زیرا) او به کارهای زشت و ناپسند فرمان می دهد. (آری)، اگر لطف و عنایت خدا و رحمتش بر شما نبود، هرگز هیچ یک از شما پاک نمی شد و رشد نمی یافت؛ ولی خدا هر که را بخواهد، پاک می کند و رشد می دهد. خدا بسیار شنوا و داناست. ۲۱ مبادا افراد سرمایه دار و متمکن شما سوگند یاد کنند که به خویشاوندان و بیچارگان و مهاجران در راه خدا (که گناهی از آنان سر زده، صدقه) ندهند، و باید (یکدیگر را) ببخشند و (از خطاهای هم) چشم پوشی کنند. آیا دوست ندارید که خدا شما را بیمارزد؟ (؛ چه این که) خدا بسیار آمرزنده و مهربان است. ۲۲ کسانی که زنان پاک دامن بی خبر (از هر گناه و) مؤمن را (به فحشا) متهم می کنند، در دنیا و آخرت لعنت می شوند و عذابی

بزرگ خواهند داشت؛ ۲۳ در روزی که زبان و دست و پاهایشان، در مورد رفتارشان، برضد آنان گواهی خواهند داد. ۲۴ در آن روز، خدا به طور کامل جزای شایسته ی آنان را به ایشان می دهد، و خواهند دانست که این خداست که ثابت و پابرجا و روشنگر (حقایق) است. ۲۵ زنان پلید، برای مردان پلیدند، و مردان پلید، برای زنان پلید؛ و زنان پاک، برای مردان پاک، و مردان پاک، این افراد پاک، از آنچه آن افراد (پلید) می گویند، مبرا و دورند. اینان، آمرزشی (بزرگ) و رزق و روزی ای عالی خواهند داشت. ۲۶ ای مسلمانان، به هیچ خانه ای غیر از خانه های خودتان وارد نشوید؛ تا آن که آشنایی دهید و اجازه بگیرید و بر اهل آن (خانه) سلام کنید. (عمل به) این دستور، برای (محکم شدن روابط اجتماعی) شما بهتر است؛ باشد که پند گیرید. ۲۷

آن‌ها مقصر و گناه‌کار بودند؛ اما میان این دو گروه فرق بسیار بود، و نمی‌بایست با همه یکسان معامله می‌شد.

به هر حال، این آیات، درس بسیار بزرگی برای امروز و فردای مسلمانان و همه‌ی آیندگان است که هنگام آلودگی بعضی از افراد به گناه و لغزشی نباید از حد اعتدال تجاوز کنند، نباید آن‌ها را از جامعه‌ی اسلامی راند، و نباید درهای کمک‌ها را به روی آن‌ها بست تا یکباره در دامن دشمنان سقوط کنند و در صف آنان قرار گیرند. این آیات، ترسیمی از تعادل «جاذبه» و «دافعه» در جامعه‌ی اسلامی است: آیات افک و مجازات شدید تهمت‌زنندگان به نوامیس مردم، نیروی عظیم دافعه را تشکیل می‌دهد، و آیه‌ی مورد بحث که سخن از عفو و گذشت و غفور و رحیم بودن خدا می‌گوید، بیانگر جاذبه است (تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص ۴۱۶).

#### حفظ وحدت؛ از بزرگ‌ترین واجبات

شاید مراد از «عفو: بخشش»، پی‌جویی نکردن گذشته باشد، و مراد از «صفح: گذشت»، چیزی که سبب برگرداندن پیوند اجتماع می‌شود. وظیفه‌ی اُمَّت اسلامی پس از روی‌دادهایی همچون افک (تهمت‌زنی بزرگ) و آنچه باعث تفرقه و اختلاف می‌شود، کوشش به سوی وحدت برای بنا نهادن موجودیت جدیدی بر پایه‌ی وحدت و یگانگی است.

ممکن است مؤمنان، کسانی را که به ایشان تهمت زده‌اند، مؤاخذه کنند؛ ولی آیا خودشان از وارد کردن چنان اتهامی به دیگران کاملاً مبرا هستند؛ در حالی که همگان ممکن است چنین خطایی در حق دیگران مرتکب شوند؟ از این رو سزاوار است که دیگران را عفو کنند تا خداوند نیز آنان را ببخشد. مسلمانان نیز به محض این‌که این آیه‌ی کریم نازل شد، به امید بخشایش الهی، بی‌درنگ گفتند: عفو کردیم و گذشتیم (تفسیر هدایت، ج ۸، ص ۲۸۶). امام باقر (ع) نیز فرموده است: «بعضی از شما از برخی دیگر گذشت کند، و از یکدیگر درگذرید. اگر چنین کنید، رحمت خداوند بر شماست.» (تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۰۰). / ب

#### ۲۲. جذب بیشینه و دفع کمینه در نظام اسلامی

**صحنه‌ی یکم:** حادثه‌ی افک و تهمت بزرگی که به خانواده‌ی رسول خدا ﷺ زده شد، اتفاق افتاد و خداوند با شدیدترین لحن در مقابل عاملان مستقیم و غیرمستقیم این حادثه موضع گرفت و آنان را توبیخ کرد. البته سردمداران و عوامل اصلی (منافقان) این گناه بزرگ که قصد اشاعه‌ی فحشا داشتند، به عذاب دردناک دنیوی و اخروی وعده داده شدند (نور/۱۹)؛ لکن جمعی از کسانی که آلوده‌ی افک شدند، از مهاجران در راه خدا بودند که فریب منافقان را خورده بودند. از این رو خداوند به آنان خطاب کرد که دیگر هرگز چنین کاری را تکرار نکنند (نور/۱۷).

**صحنه‌ی دوم:** پس از آن‌که حادثه‌ی افک (بهتان بزرگ) روی نمود، عده‌ای از صحابه سوگند یاد کردند که کمک مالی خود را به کسانی که سخنی در باره‌ی آن بهتان بزرگ گفته‌اند، قطع کنند (تفسیر الصافی، ج ۳، ص ۴۲۶)، به‌کلی با آنان قطع مراوده کنند، با آن‌ها زناشویی نکنند، چیزی از اموال خود را به آنان ندهند و آن‌ها را به مساجد خود دعوت نکنند؛ در حالی که این همان چیزی بود که دشمنان انتظارش را می‌کشیدند؛ یعنی جامعه‌ی اسلامی به‌کلی از هم‌گسیخته و متشتت شود (تفسیر هدایت، ج ۸، ص ۲۸۵).

**صحنه‌ی سوم:** عجیب این است که خداوندی که از سویی با آن‌همه آیات کوبنده، «اصحاب افک» را به شدت محکوم کرده بود، برای این‌که افراد افراطی در مقابل آنان از حد تجاوز نکنند، با سه جمله که هر یک از دیگری گیراتر و جذاب‌تر است، احساسات مردمی را مهار کرد:

۱. آن‌ها باید عفو کنند و چشم‌پوشند.
۲. آیا دوست ندارید خدا شما را ببخشد؟ پس شما هم ببخشید. حضرت علی (ع) به نوف بکالی فرمود: ای نوف، (به دیگران) رحم کن تا بر تو نیز رحم شود (بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۳۹۶).
۳. خداوند، آمرزنده و مهربان است؛ این دو صفت را خداوند طرح کرده تا بدین اشاره کند که شما نمی‌توانید و نباید از فرمان پروردگار داغ‌تر باشید. خداوند که صاحب اصلی این حکم است، غفور و رحیم است. او دستور می‌دهد کمک‌ها را قطع نکنید؛ دیگر شما چه می‌گویید؟! بدون شك درگیر شدن همه‌ی مسلمانان در ماجرای افک، با توطئه‌ی قبلی نبود. بعضی از منافقین مسلمان‌ها، پایه‌گذار بودند، و گروهی از مسلمانان هم فریب خوردند و دنباله‌رو آنان شدند. بدون شك همه‌ی



فَإِنْ لَمْ تَحِدُوا فِيهَا أَحَدًا فَلَا تَدْخُلُوهَا حَتَّىٰ يُؤْذَنَ لَكُمْ وَإِنْ قِيلَ لَكُمْ ارْجِعُوا فَارْجِعُوا هُوَ أَزْكَىٰ لَكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ ﴿۲۸﴾ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ مَسْكُونَةٍ فِيهَا مَتَاعٌ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ ﴿۲۹﴾ قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَىٰ لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ ﴿۳۰﴾ وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلَا يَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ أَوْ آبَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ أَبْنَائِهِنَّ أَوْ أَبْنَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي أَخَوَاتِهِنَّ أَوْ نِسَائِهِنَّ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ أَوِ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولِي الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ أَوِ الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَىٰ عَوْرَاتِ النِّسَاءِ وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ وَتَوْبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿۳۱﴾

و اگر کسی را در آنجا نیافتید، وارد آن نشوید؛ تا این که به شما اجازه داده شود. و اگر به شما گفته شد که بازگردید، (بدون اصرار) بازگردید. (خیر) این (کار) برای شما افزون تر است. خدا، کارهایتان را به خوبی می داند. ۲۸ گناهی بر شما نیست که در خانه ها و اماکن غیر مسکونی که در آن ها برای شما استفاده ای (از امکانات) وجود دارد، (بدون اجازه) وارد شوید. خدا، آنچه را که آشکار می کنید و آنچه را که پنهان می کنید، می داند. ۲۹ به مؤمنان بگو: دیدگان خود را (در مواجهه با نامحرم) پایین بيفکنند و دامان خویش را (از نگاه دیگران) حفظ کنند. این (کار) برای (روح و جان) آنان پاکیزه تر است. خدا از کردارشان آگاه است. ۳۰ و به زنان مؤمن (نیز) بگو: دیدگان خود را (در مواجهه با نامحرم) پایین بيفکنند و دامان خویش را (از نگاه دیگران) حفظ کنند و (بدن و زیورشان را

(برای نامحرمان) آشکار نکنند؛ مگر آن قدر که پیداست؛) یعنی صورت و دست ها از مچ به پایین، و زیورهایی که مصادیق آن در روایات مشخص شده است، و باید روسری هایشان را بر سینه های خود بيفکنند. و (اجازه دارند بدن و) آرایش و زیورشان را فقط برای شوهر، پدر، پدر شوهر، پسر، پسر شوهر، برادر، پسر برادر، پسر خواهر، زنان (هم کیش) خود و (نیز) کنیزان شان و مردانی که (معمولاً) دنبال (شما در خانواده هایتان در حال رفت و آمد) هستند و تمایل جنسی ندارند و (نیز) کودکانی که (به بلوغ نرسیده و) بر امور جنسی زنان آگاهی نیافته اند، آشکار کنند. و نباید (زنانی که خلخال در پا دارند،) برای مشخص شدن زیورهایشان که پنهان کرده اند، (بر زمین) پا بکوبند. ای مؤمنان، همگی به درگاه پروردگارتان توبه کنید تا به خواسته (های دنیا و آخرت) خود دست یابید. ۳۱

نظام هستی، در گرو تأمین نیازهای اساسی و فطری یا غریزی دیگر چون نیاز به دیده شدن و ارضای نیازهای جنسی و ... نیز هست که آن‌ها هم صداخته از درون انسان می‌جوشد؛ آن‌ها را چگونه باید پاسخ داد؟

در پاسخ باید گفت که خداوند کریم، مجرای ارضای تمام نیازهای بشر را تعیین و تبیین فرموده است؛ اما ویژگی شیوه‌های الهی این نیست که هم شفا دهد و هم عوارض بیافریند. ازدواج، کیمیاست و مس وجود انسان را طلا می‌کند. عقده‌ی که در پرتو مودت و رحمت ایجاد شود: ۱. نیاز به دیده شدن زن را فقط معطوف به مرد خود می‌کند. اگر مرد، زن خود را ببیند، دیگر زن برای دیده شدن در جامعه جلوه‌فروشی نمی‌کند؛ ۲. نیاز به محبت و تقاضای جنسی مرد را معطوف به زن خود می‌کند. اگر زن عاشقانه وارد این میدان شود، دیگر مرد حریم خانواده را نمی‌درد تا به غیر پناه برد. زنانی که در این عرصه فعال نیستند، سخت هدف سرزنش دین واقع شده‌اند (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۱۷، ص ۱۲۸). تا به شیوه‌ها و قواعد موجود در نظام احسن هستی تن ندهیم، جامعه‌مان اصلاح نخواهد شد.

#### حکمت حجاب

۱. برهنگی زنان که پیامدهایی طبیعی چون آرایش و عشوه‌گری و امثال آن دارد، مردان به‌ویژه جوانان را در حال تحریک دائم قرار می‌دهد؛ تحریکی که سبب کوبیدن اعصاب آن‌ها و ایجاد هیجان‌های بیمارگونه عصبی و گاه سرچشمه‌ی امراض روانی می‌شود.

۲. آمارهای قطعی و مستند نشان می‌دهد که با افزایش برهنگی در جهان، طلاق و از هم گسیختگی زندگی زناشویی در دنیا پیوسته افزایش یافته است.

۳. گسترش دامنه‌ی فحشا و افزایش فرزندان نامشروع، از دردناک‌ترین پیامدهای بی‌حجابی است.

۴. «ابتدال زن» و «سقوط شخصیت» او نیز از آثار اجتناب‌ناپذیر بی‌حجابی است (تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص ۴۴۴-۴۴۶).

#### پیام حجاب

۱. زن نزد محارم حجاب نمی‌خواهد. حجاب، مختص به حضور اجتماعی زنان و نزد نامحرمان است. پس پیام اصلی حجاب، پذیرش حضور زنان در اجتماع البته با حفظ حریم است (تفسیر نور، ج ۸، ص ۱۷۷).

۲. حجاب، مانع هوس‌بازی مردان، آسیب زنان و تولد کودکان نامشروع می‌شود.

۳. حجاب، الهام‌بخش امنیت زن و مرد است: زن با پوشاندن جاذبه‌های خود برای مرد؛ و مرد با تعرض نکردن به زن با دیدن این نشانه. / ب

### ۳۱. حجاب؛ حقیقتی که باید برای آن اندیشید

زنان، پیش از نزول این آیه‌ی شریف، دامنه‌ی روسری خود را بر شانه‌ها یا پشت سر می‌افکندند؛ چنان‌که گردن و کمی از سینه آن‌ها نمایان می‌شد. قرآن دستور داد که روسری خود را بر گریبان بپفکنند تا هم گردن و هم آن قسمت از سینه که بیرون است، پوشیده شود. همچنین خداوند به زنان دستور داده که زینت خود یا - در حقیقت - مواضع زینت را که همان گوش و سینه است، با خمار (جامه‌ای که زن، سر خود را با آن می‌پوشد، و بقیه‌اش را بر سینه می‌آویزد) بپوشانند (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۵، ص ۱۵۶).

#### حجاب؛ محدودکننده یا آزادی‌بخش؟

انسانی که هنگام رانندگی کمربند ایمنی می‌بندد، در ظاهر خود را محدود کرده؛ اما آزادی خویش از نقص عضو و شاید مرگ را تضمین کرده است. کمربند ایمنی آیا محدودکننده است یا آزادی‌بخش؟ عقل بشر امروزی، بی‌بندوباری زنان را جزئی از آزادی او می‌داند؛ در حالی که هرچه او بیشتر در گرداب شهوات و هوس‌ها فرو رفته باشد، از معنویات و مفاهیم توحیدی آزادتر و دورتر شده که معامله‌ای دوسر باخت است. بهای نفس انسان، بهشت، و بالاتر از آن، رضایت خداست؛ لکن انسان، خود را به هوس می‌فروشد. به راستی آزاد کسی است که نفس خود را با بهای پست و نازلی چون هوس زودگذر تبادل می‌کند، یا کسی که خود را به خدا می‌فروشد؟ به خدای نامحدود که اتصال به او یعنی ورود در مغناطیس نامحدود الهی؛ یعنی آزادی به تمام معنا. آیا برای کسانی که ایمان آورده‌اند، وقت آن نرسیده که دل‌هایشان برای یاد خدا و برای آنچه از حق نازل شده، فروتن و خاشع شود؟ (حدید/۱۶).

#### حفظ نهاد خانواده؛ در گرو حجاب زنان

بر کسی پوشیده نیست که نهاد خانواده در اسلام اصالت دارد؛ چراکه استمرار جریان نظام انسانی درون نظام عام هستی، در پرتو تولید نسل در نهاد خانواده سامان خواهد یافت. حال یقیناً عالمی که قوام خود را از مردان و زنان الهی گرفته و به برکت وجود ایشان پابرجاست، به سلامت نهاد ارزشمندی چون خانواده حساس است؛ چرا که هر اختلالی در این نهاد حادث شود، جریان هستی را به خطر خواهد انداخت.

خداوند، در نظام احسن خود، برای حفظ این هسته‌ی بی‌بدیل، شیوه و قانون حجاب را که صداخته موافق فطرت انسان نیز هست، وضع کرده است. شیوه است؛ چون راه‌کاری برای مصونیت بخشی به جریان بهینه‌ی نظام هستی است. قانون است؛ چون مراعات نکردن آن، آثار مخربی بر شخص و جامعه می‌نهد. البته ممکن است پرسیده شود که حفظ جریان اصیل



مردان و زنان تان را که بی همسرنده و غلامان و کنیزان تان را که (برای ازدواج) شایستگی دارند، همسر دهید. اگر فقیر باشند، خدا، آنان را از فضلش بی نیاز می کند؛ (زیرا رحمت) خداوند، فراگیر، و (او) بسیار داناست. ۳۲ و کسانی که اسبابی برای ازدواج نمی یابند، باید پاک دامنی پیشه کنند تا این که خدا از فضلش آنان را توانگر کند. و کسانی از بردگان شما که خواستار مکاتبه (با شما برای بستن قرارداد در خصوص پرداخت وجهی در عوض آزادی شان) هستند، اگر در آنان شایستگی می بینید، با ایشان قرارداد ببندید و از مال خدا که در اختیار شما گذاشته (یعنی زکات واجب تان)، به آنان بدهید (تا بتوانند بدهی شان را بپردازند). و (نکته‌ی دیگر این که) کنیزان تان را که خواستار پاک دامنی هستند، برای به دست آوردن بهره‌ی زندگی دنیا، به زنا وادار نکنید، و هر کس آنان را (به فحشا) وادار کند (مرتکب گناهی بزرگ شده؛ ولی) خدا پس

وَأَنْكِحُوا الْأَيْمَىٰ مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُعْهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿٣٢﴾  
وَلَيْسَتَعَفِيفِ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّىٰ يُعْهِمَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ  
وَالَّذِينَ يَبْتَغُونَ الْكِتَابَ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ  
عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا وَأَتَوْهُمْ مِنْ مَالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ وَلَا تَكْرِهُوا  
فَتْيَتَكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ إِنْ أَرَدْتَ تَحَصُّنًا لِتَبْتَغُوا عَرَضَ الْحَيَاةِ  
الدُّنْيَا وَمَنْ يُكْرِهْهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ مِنْ بَعْدِ إِكْرَاهِهِمْ غَفُورٌ رَحِيمٌ  
﴿٣٣﴾ وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ آيَاتٍ مُبَيِّنَاتٍ وَمَثَلًا لِمَنِ الْذِينَ خَلَوْا  
مِنْ قَبْلِكُمْ وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ ﴿٣٤﴾ اللَّهُ نُورُ السَّمٰوٰتِ  
وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُوْرِهِ كَمِشْكُوْةٍ فِيْهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي  
زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُّبْرَكَةٍ  
زَيْتُوْنَةٍ لَّا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ  
نَارٌ نُّوْرٌ عَلَىٰ نُوْرٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُوْرِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ  
الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿٣٥﴾ فِي ثُبُوْتٍ آذَنَ اللَّهُ أَنْ  
تُرْفَعَ وَيُذَكَّرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ ﴿٣٦﴾

از مجبور کردن آنان (به گناه، نسبت به آن کنیزان) بسیار آمرزنده و مهربان است. ۳۳ به راستی آیاتی روشنگر و توصیفی (رسا) از کسانی که پیش از شما درگذشتند، و پندی (بزرگ) برای پرهیزکاران، بر شما نازل کردیم. ۳۴ «الله»، نور آسمان‌ها و زمین است. توصیف نور (هدایتگر) او، مانند این (تشبیه) است که چراغی در محفظه‌ای در دیوار قرار داشته باشد؛ آن چراغ، در بلوری هست، (و) آن بلور همچون ستاره‌ای درخشان است. (آن چراغ، از (روغن) درخت پربرتک زیتون شعله‌ور می شود که (آن درخت،) نه در شرق (باغ) است (که عصر آفتاب نخورد) و نه در غرب (که صبحگاه از آفتاب بی نصیب باشد؛ بلکه در وسط باغ قرار دارد و تمام روز آفتاب می خورد و میوه‌ای عالی و روغنی خالص دارد. چنان) روغنش (خالص و درخشان است که) نزدیک است (حتی) بدون این که آتشی به آن برسد، نورافشانی کند. این نور، در نهایت روشنایی و تابندگی ست. (آری،) خدا هر کس را که بخواهد، با نور خود هدایت می کند، و خداوند، حقایق و سخنان مهمی را برای مردم بیان می کند. خدا همه چیز را به خوبی می داند. ۳۵ (آن نور هدایت،) در خانه‌هایی ست که خدا اجازه داده (شان و منزلت آنان) رفعت یابد و نام او در آنجا برده شود. (مردانی بزرگ،) صبح و شام، در آن (خانه)ها، او را (از هر عیب و نقصی) پاک و منزّه می شمردند؛ ۳۶

کاظم عاشق، کسی که وسایل تزویج برادر مسلماناش را فراهم کند، در روز قیامت، در سایه‌ی عرش خدا قرار دارد (همان).

## ۲- ازدواج موقت

مجرای تأمین نیازهای جنسی انسان و ضامن بقای نسل بشر، ازدواج است. ازدواج، سنتی طبیعی‌ست که از آغاز پیدایش بشر تاکنون در مجتمعات بشری دایر بوده، و هیچ مزاحمی غیر از زنا سد راه آن نبوده است. زنا نمی‌گذارد خانواده‌ای تشکیل شود، شهوات را به سوی خود می‌خواند، خانواده‌ها را می‌سوزاند و نسل‌ها را قطع می‌کند. برای همین، این عمل شنیع، در تمام مجتمعات بشری مذمت و نهی شده است؛ اما علی‌رغم همه‌ی سخت‌گیری‌ها بر ضد زنا و تشویق‌ها به ازدواج، باز شاهد عمل شنیع زنا در جوامع مختلف هستیم، و این خود روشن‌ترین دلیل برای این است که ازدواج دائم، همه‌ی نیازهای جنسی بشر را رفع نمی‌کند، و بشریت با داشتن سنت ازدواج باز در پی متمیم نقص آن است. از همین رو، شارع مقدس در مقام توسعه و تسهیل امر ازدواج، به تشریح ازدواج موقت نیز اهتمام داشته و در آن شروطی قرار داده تا هم محذوره‌های زنا از قبیل آمیخته شدن نطفه‌ها، اختلال انساب، و ازگون شدن رشته‌ی خانوادگی، انقطاع نسل و مشخص نشدن پدر هر فرزند از بین برود، و هم با حذف برخی قوانین ازدواج دائم از قبیل حق نفقه، ارث و ...، مشقت ازدواج دائم برداشته شود. به خدا سوگند، این حکم (تشریح متعه)، از افتخارات اسلام در شریعت سهل و آسان آن به شمار می‌رود؛ «اما هرگز نشانه‌ها و اندازها به حال گروهی که ایمان نمی‌آورند، سودی نمی‌بخشد و (غفلت و ضلالت را) از آن‌ها دور نمی‌کند.» (یونس/۱۰۱). حرف منطقی و مستدل کجا و مردم ناشنوا کجا؟ آن‌ها هنوز حرف خود را می‌زنند که «من زنا را بیشتر از متعه دوست دارم!» (ترجمه‌ی تفسیر المیزان، ج ۱۵، ص ۲۰)!

## ۳- پاک‌دامنی

البته کسانی هستند که وسیله‌ی ازدواجشان گناه با تمام تلاش و کوشش خود و دیگران فراهم نمی‌شود و خواه و ناخواه مجبورند مدتی را با محرومیت بگذرانند. مبدا کسانی که در این مرحله قرار دارند، گمان کنند که آلودگی جنسی برای آن‌ها مجاز است، و ضرورت ایجاب می‌کند که بدان رو کنند؛ بلکه باید عفت پیشه کنند تا خداوند آنان را با فضلش بی‌نیاز کند. نکند در این مرحله‌ی بحرانی و در این دوران آزمایش الهی، تن به آلودگی دهند و خود را معذور بشمرند؛ که هیچ عذری پذیرفته نیست. ایشان باید قدرت ایمان و شخصیت و تقوایشان را در چنین مرحله‌ای بیازمایند و نمایان کنند (تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص ۴۵۹). / اب

مرکز طبع و نشر قرآن کریم

## ۳۲-۳۳. بسته‌ی سیاستی اسلام برای حفظ جامعه از آسیب‌های جنسی

خداوند حکیمی که ما شناخته‌ایم، موافق صراط عدل عمل می‌کند. بنابراین، از او قبیح است که نیازی را در انسان، این اشرف مخلوقات، قرار دهد و راه کار و چاره‌ای برای رفع آن نیاز در عالم هستی مقرر نفرموده باشد. انسانی که به تقاضای طبع و غریزه، به جنس مخالف خود میل دارد، یعنی در بعد تکوینی خویش نیازی احساس می‌کند، لازم است که در ساحت تشریح و قانونگزاری و سیاستگزاری نیز راه حلی برای ارضای آن نیاز فرارویش باشد. خداوند، این راه حل را در یک بسته‌ی سیاستی جامع و مانع معرفی فرموده است:

### ۱- ازدواج دائم

اولین راه‌کار الهی برای مهار اسب چموش شهوت، ازدواج دائم است. شریعت مبین اسلام، ازدواج را امری ساده شمرده و برای تسهیل آن نیز دستورهایی داده است:

۱-۱. تشویق به ازدواج: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده‌اند: «ازدواج کنید تا نسل شما زیاد شود؛ که من در قیامت با فزونی جمعیت شما حتی با فرزندان سقط‌شده، به دیگر امت‌ها مباحثات می‌کنم.» (سفینه البحار، ج ۱، ص ۵۶). در حدیث دیگر از آن حضرت می‌خوانیم: «کسی که همسر اختیار کند، نیمی از دین خود را محفوظ داشته است و باید مراقب نیم دیگر باشد.» (همان). همچنین فرموده‌اند: «بدترین شما، مجردان شما،ند.» (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۱۷، ص ۱۳۲).

۲-۱. نهی از بی‌تفاوتی و دشوار کردن ازدواج: پدرانی که در قبال موضوع حیاتی ازدواج بی‌تفاوت هستند، شریک جرم انحراف فرزندان‌شان شمرده شده‌اند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده‌اند: «کسی که فرزندش به حد رشد رسد و امکانات تزویج او را داشته باشد و اقدام نکند، و در نتیجه، فرزند مرتکب گناهی شود، این گناه برای هر دو نوشته می‌شود.» (همان). همچنین کسانی که هزینه‌های ازدواج اعم از مهر و سایر قسمت‌ها را سبک و آسان نگینند، مذمت شده‌اند. ایشان فرموده‌اند: «زن بدقدم، زنی‌ست که مهرش سنگین باشد.» (وسائل الشیعه، ج ۱۵، باب ۵، ص ۱۰)؛ یا فرموده‌اند: «یکی از نشانه‌های شوم بودن زن این است که هزینه‌ی زندگی (یا هزینه‌ی ازدواجش) سنگین باشد.» (همان).

۳-۱. اهتمام بر واسطه‌گری در ازدواج: تحقق امر مهمی چون ازدواج معمولاً بدون وساطت دیگران صورت نمی‌پذیرد. حضرت علی عاشق در این باره فرموده است: «بهترین شفاعت این است که میان دو نفر برای امر ازدواج میانجیگری کنی تا این امر به سامان برسد.» (وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۲۷). مطابق سخن امام



رَجَالٌ لَا تُلْمِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ  
وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يُخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ ﴿٣٧﴾  
لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَزِيَدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ يَرْزُقُ  
مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ ﴿٣٨﴾ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ  
بَقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْثَانُ مَاءً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا  
وَوَجَدَ اللَّهُ عِنْدَهُ فَوْقَهُ حِسَابًا وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ ﴿٣٩﴾ أَوْ  
كَظُلْمَةٍ فِي بَحْرٍ لُجِّيٍّ يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ  
سَحَابٌ ظُلُمَتْ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكِدْ  
يَرُهَا وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ ﴿٤٠﴾ أَلَمْ تَرَ أَنَّ  
اللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالطَّيْرِ صَفَّتْ كُلُّ قَدِّ  
عِلْمِ صَلَاتِهِ وَتَسْبِيحِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ ﴿٤١﴾ وَاللَّهُ مُلْكُ  
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ ﴿٤٢﴾ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُزْجِي  
سَحَابًا ثُمَّ يُؤَلِّفُ بَيْنَهُ ثُمَّ يَجْعَلُهُ رُكَامًا فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ  
خِلَالِهِ وَيُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ جِبَالٍ فِيهَا مِنْ بَرَدٍ فَيُصِيبُ بِهِ مَنْ  
يَشَاءُ وَيَصْرِفُهُ عَنِ مَنْ يَشَاءُ يَكَادُ سَنَابِقُهُ يَذْهَبُ بِالْأَبْصَارِ ﴿٤٣﴾

مردانی که هیچ گونه تجارت و داد و ستدی، آنان را از یاد خدا و کامل و بی نقص به جای آوردن نماز و انفاق کردن (واجب یا مستحب) باز نمی دارد؛ (آنان) از روزی می ترسند که دلها و چشمها (غافل)، زیر و رو (و بس هوشیار) می شود. ۳۷ (ایشان) این گونه عمل می کنند) تا خدا آنان را با بهترین کارهایشان پاداش دهد، و از فضل و بخشش خود، بر پاداش آنان بیفزاید؛ (زیرا) خدا به هر کس که بخواهد، بی شمار روزی می دهد. ۳۸ ولی اعمال کافران، مانند سرابی در زمین صاف است که فرد تشنه، آن را آب می پندارد. پس هنگامی که نزد آن می آید، آن را چیزی نمی یابد. (کافر نیز در قیامت، هیچ بهره ای از کارهایش نمی برد)، و خدا را نزد (اعمال) خود (برای محاسبه) می یابد، و او حسابش را کامل به او می دهد. خداوند، زود به حساب بندگان می رسد. ۳۹ یا (اعمالش) مانند تاریکی هایی در دریایی عمیق است که امواجی (بزرگ) آن

را پوشانده است؛ که روی آن امواجی (دیگر) قرار دارد، (و) بر فراز آن، ابرهایی (تاریک) قرار دارد؛ تاریکی هایی که برخی روی، برخی دیگر قرار گرفته اند؛ (به گونه ای که) اگر (شخصی در آن دریا) دستش را بیرون آورد، به دشواری آن را می بیند. (آری)، کسی که خدا برایش نوری قرار نداده، هیچ نوری نخواهد داشت. ۴۰ آیا ندانستی کسانی که در آسمانها و زمین هستند، و (از آن جمله)، پرندگان، در حالی که (در آسمان) بال گشوده اند، خدا را (از هر عیب و نقصی) پاک و منزّه می شمردند؛ به طوری که همگی از (شیوهی) دعا و منزّه شماری خود (به درگاه خدا) آگاه اند؟ خداوند از کارهایشان به خوبی آگاه است. ۴۱ فرمانروایی آسمانها و زمین، فقط برای خداست، و بازگشت (همه) فقط به سوی خداست. ۴۲ آیا ندانستی که خدا ابرهایی را به آرامی می راند، آنگاه میان آنها پیوند می دهد، آنگاه آنها را متراکم می کند و در پی آن، باران را می بینی که از میان آنها بیرون می آید؛ و از سمت بالا (زمین)، یعنی از (ابراهیم منجمد که همچون) کوههایی که در آن است، برف و تگرگ را فرو می ریزد و (آسیب) آن را به هر کس که بخواهد، می رساند و از هر کس بخواهد، برطرف می کند؛ نزدیک است روشنی برکش، (نور) چشمها را از بین ببرد. ۴۳

که ظاهر آیه‌ی «و به هر کسی (پاداش متناسب) آنچه کرده (یا تجسم عینی آن) به نحو کامل داده می‌شود.» (نحل/۱۱۱) همین را می‌نماید؛ اما خدای متعال، در برابر هر عملی از اعمال حسنه‌شان، پاداش بهترین عمل آن باب را می‌دهد؛ بدون این که مذاقه‌ای در حسابشان بکند. این موهبت، فضلی از ناحیه‌ی خداست؛ بدون این که بنده مستحق آن باشد. تازه، از این هم بیشتر می‌دهد؛ آن قدر بیشتر که درک و شعور بشری از تصور آن عاجز است. بنابراین اصلاً تصورش را هم نمی‌تواند بکند، و در نتیجه، آن را نمی‌خواهد؛ زیرا خواست و آرزو، منوط به علم و آگاهی‌ست، و انسانی که این پاداش را نمی‌شناسد، آرزوی آن را هم نمی‌کند. این نیز موهبت و رزقی حساب نشده است و به انسان اعطا می‌شود؛ بدون آن که حق و استحقاق آن را داشته باشد. اساس رزق، رحمت و فضل است. بنابراین، رزق الهی، صرف موهبت است؛ بدون این که بنده‌ی مرزوق، مالک چیزی از آن یا مستحق آن و از خدا طلب‌کار باشد. این خداست که می‌تواند به هر کس هر چه بخواهد، از آن رزق بدهد. چیزی که هست، این که خدا خودش رزق را وعده داده و بر تثبیت وعده‌اش نیز سوگند خورده و فرموده است: «و روزی شما (اسباب روزیتان از باران و باد و نور و شب و روز و فصول سال) و آنچه بدان وعده داده می‌شوید (بهشت آخرت)، در آسمان است. پس سوگند به پروردگار آسمان و زمین که این (گفته که روزی شما در آسمان است) حق است؛ همان گونه که شما (وقت تکلم می‌دانید که) حرف می‌زنید.» (ذاریات/۲۲-۲۳).  
همو، با این وعده‌ی مؤکد، انسان‌ها را مالک اصل رزق کرده؛ یعنی همان قدری که پاداش اعمالشان است؛ اما بیشتر از آن را تملیک ایشان نکرده است. از این رو می‌تواند و اختیار دارد که آن زاید را به هر کس که می‌خواهد، بدهد. بنابراین هیچ علتی جز مشیت او برای آن نیست (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۵، ص ۱۷۹-۱۸۱). البته باید توجه کرد که نتیجه‌ی ایمان، اعتقاد سالم، حُسن خلق و عمل به وظایف دینی‌ست. این است که در عالم قیامت که عالم دیدن جزای اعمال است، پروردگار، جزا و پاداش آنچه را که از صفای ایمان به ظهور رسیده، به بهترین وجه و به صورت فضل در می‌آورد و به انسان ارزانی می‌کند؛ هر چند که ممکن است عمل اهل ایمان، به سبب خلوص کم، نقایصی هم داشته باشد (انوار درخشان، ج ۱۱، ص ۳۷۸). /ب

### ۳۷ - ۳۸. حساب خداوند با محاسبات بندگان تفاوت دارد

در تفسیر عبارت «أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا» که خداوند کیفیت جزای ذاکران خود و مردان الهی را در آن تبیین کرده، مواردی چند بیان شده است:

۱. به همه‌ی اعمال نیک، اعم از واجب و مستحب، و کوچک و بزرگ اشاره شده است؛ یعنی خداوند، جزای همه‌ی اعمال آدمی را می‌دهد. ۲. خداوند، کار خیر را ده برابر پاداش می‌دهد؛ چنان که فرموده است: «هر کس کار نیکی به جا آورد، او را ده برابر آن پاداش است.» (انعام/۱۶۰). گاه نیز هفتصد برابر یا بیشتر جزای خیر می‌دهد؛ چنان که پاداش انفاق‌کنندگان، معادل هفتصد برابر یا مضاعف آن ذکر شده است (بقره/۲۶۱). ۳. خداوند، تمام اعمال آدمیان را بر معیار و مقیاس بهترین اعمالشان پاداش می‌دهد (تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص ۴۸۵). ۴. امام کاظم (ع) در تفسیر این بخش از آیه فرموده است: «جزای ایشان، مودت و طاعت واجب‌ست که خداوند به آن‌ها اختصاص داده، و مأوایشان بهشت خواهد بود.» (البرهان، ج ۴، ص ۷۶).

#### اثر یاد خداوند

یاد الهی، جبران‌کننده‌ی ضعف‌های عمل آدمی‌ست. انسانی که عالم را محضر خدا می‌بیند، و در نتیجه، شایسته می‌داند که از هرگونه گناه و لغزشی پاک و منزه باشد، عملی که می‌کند، مستحق برترین پاداش‌هاست؛ هر چند برترین اعمال نباشد. خداوند جبار، این نقایص رفتاری و عملی را جبران و تکمیل می‌کند. پس به ایشان در مقابل هر عمل صالحی که در هر باب کرده‌اند، پاداش بهترین عمل در آن باب را می‌دهد؛ یعنی عمل ایشان را پاک می‌کند تا بهترین عمل و حایز بهترین پاداش شود. به عبارت دیگر، از اعمال صالح آنان خرده‌گیری نمی‌کند تا نقصی در عمل و انحطاطی در ارزش کارشان هویدا شود. در نتیجه، عمل حَسَن ایشان، احسن می‌شود.

در آیات متعددی از قرآن کریم، اجر صالحان، منوط به درخواست آنان شده است (زمر/۳۳ - ۴۴؛ فرقان/۱۵ - ۱۶؛ نحل/۳۱). پس این پاداش زبیدی، غیر از پاداش معمول اعمال، و از آن عالی‌تر و عظیم‌تر است؛ چون چیزی نیست که خواسته‌ی انسان به آن تعلق گیرد یا با سعی و کوشش به دست آید. این، عجیب‌ترین بشارت و وعده‌ای‌ست که خدا به مؤمنان داده است.

#### نسبت رزق الهی با استحقاق انسانی

اجر مؤمنان، برابر اعمال صالحی‌ست که می‌کنند؛ همچنان

خدا، شب و روز را جابه‌جا می‌کند. قطعاً در این (پدیده)، برای صاحبان بینش، عبرتی وجود دارد. ۴۴ خداوند، همه‌ی جنبندگان را از آب آفریده است؛ پس گروهی از آنان، بر شکم خود می‌خزند، و برخی بر دو پا راه می‌روند، و بعضی بر چهار (پا) حرکت می‌کنند. خدا، هر چه را که بخواهد، می‌آفریند؛ زیرا خدا بر هر کاری تواناست. ۴۵ به راستی آیاتی روشن‌گر نازل کردیم، و خدا هر کس را که بخواهد، به راه راست هدایت می‌کند. ۴۶ (منافقان) می‌گویند: «به خدا و پیامبر ایمان آوردیم و اطاعت کردیم.» آنگاه پس از این (ادعا)، گروهی از آنان (، به خدا و پیامبر) پشت می‌کنند، و این در حالی‌ست که آنان ایمان ندارند. ۴۷ و هنگامی که نزد خدا و پیامبرش خوانده می‌شوند تا (پیامبر) میان‌شان داوری کند، ناگاه گروهی از آنان روی می‌گردانند. ۴۸ و اگر حق با آنان باشد، مطیعانه نزد او

يُقَلِّبُ اللَّهُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ ﴿٤٤﴾  
 وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِّن مَّاءٍ فَمِنْهُمْ مَّن يَمْشِي عَلَى بَطْنِهِ وَمِنْهُمْ  
 مَّن يَمْشِي عَلَى رِجْلَيْنِ وَمِنْهُمْ مَّن يَمْشِي عَلَى أَرْبَعٍ يَخْلُقُ اللَّهُ مَا  
 يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٤٥﴾ لَقَدْ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ مُّبِينَاتٍ  
 وَاللَّهُ يَهْدِي مَن يَشَاءُ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ ﴿٤٦﴾ وَيَقُولُونَ ءَأَمَّنَّا  
 بِاللَّهِ وَالرَّسُولِ وَأَطَعْنَا ثُمَّ يَتَوَلَّىٰ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ مِّن بَعْدِ ذَلِكَ  
 وَمَا أُولَٰئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ ﴿٤٧﴾ وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ  
 بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِّنْهُمْ مُّعْرِضُونَ ﴿٤٨﴾ وَإِن يَكُن لَّهُمُ الْحَقُّ يَأْتُوا  
 إِلَيْهِ مُدْعَيْنِينَ ﴿٤٩﴾ أَفَىٰ قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ أَمْ ارْتَابُوا أَمْ يَخَافُونَ أَن  
 يَحِيفَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَرَسُولَهُ بَلْ أُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿٥٠﴾ إِنَّمَا  
 كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ  
 أَن يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿٥١﴾ وَمَن  
 يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَخْشِ اللَّهَ وَيَتَّقِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ ﴿٥٢﴾  
 ﴿٥٣﴾ وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِن أَمَرْتَهُمْ لَيَخْرُجْنَ  
 قُلْ لَا تَقْسِمُوا طَاعَةً مَّعْرُوفَةً إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿٥٤﴾

﴿٥٣﴾

می‌آیند. ۴۹ آیا در دل‌هایشان بیماری است، یا (در نبوت تو) شك دارند، یا می‌ترسند که خدا و پیامبرش بر آنان ستم روا دارند؟ (چنین نیست؛) بلکه آنان خودشان ستم‌کاران حقیقی‌اند. ۵۰ سخن مؤمنان در هنگامی که به سوی خدا و پیامبرش دعوت می‌شوند تا میان‌شان داوری کند، تنها این کلام است: «شنیدیم و اطاعت کردیم.» (آری)، ایشان‌اند که به هدف خود دست خواهند یافت. ۵۱ کسانی که از خدا و پیامبرش اطاعت کنند و از خدا بترسند و خود را از (خشم) او حفظ کنند، آنان‌اند که نجات می‌یابند و پیروز خواهند شد. ۵۲ و با قاطعیت تمام به خدا سوگند خوردند که اگر به آنان دستور دهی، حتماً (برای جهاد) بیرون می‌آیند. بگو: سوگند نخورید (که آنچه بر شما واجب است)، فرمان‌برداری شایسته است؛ (نه سوگند خوردن). خداوند از کارهایتان باخبر

است. ۵۳

## ۴۷ - ۵۲. ایمان به خدا و به رسول خدا ﷺ؛ حقیقتی و احد

خداوند، در این آیات شریف، چند مفهوم را تبیین می‌فرماید:  
**۱. ایمان به خدا:** اعتقاد قلبی به یگانگی او و دینی که تشریح کرده است.

**۲. ایمان به رسول خدا ﷺ:** اعتقاد قلبی به این‌که او فرستاده‌ی خداست؛ و امر او، امر خدا؛ نهی او، نهی خدا؛ و حکم او، حکم خداست؛ بدون این‌که خودش از پیش خود اختیاری داشته باشد.

**۳. اطاعت از خدا:** یعنی عمل، مطابق شرع او به انجام رسد.  
**۴. اطاعت از رسول خدا ﷺ:** یعنی فرمان‌بر، به امر او باشد، به نهی او باز ایستد و حکم و قضا او را بپذیرد.

بنابراین، تنها این فرق میان دو ایمان و دو اطاعت است که یکی گسترده‌تر از دیگری، و آن دیگری، محدودتر از آن یکی‌ست. بنابراین، در عین این‌که میان این دو ایمان و دو اطاعت دوگانگی وجود دارد، هیچ‌یک از دیگری جدا نیست؛ همچنان که خدا در مذمت کسانی که این دو را از هم جدا می‌خواهند، فرموده است: «می‌خواهند میان خدا و فرستادگانش (در حقانیت و اعتقاد) جدایی افکنند.» (نساء/۱۵۰). رسول خدا ﷺ از طرف پروردگار مأمور بود که در میان مردم به حکم خدا حکم کند: «و همانا ما این کتاب را بر تو به حق (هدفی والا و عقلانی) فرو فرستادیم تا در میان مردم به آنچه خدا به تو نمایانده است، داوری کنی.» (نساء/۱۰۵). این حکم، از طرفی به پیامبر ﷺ برمی‌گردد؛ چرا که ایشان وظیفه‌ی قضاوت و حکم‌رانی را بر عهده دارند. از طرف دیگر نیز حکم به خدا برمی‌گردد؛ چراکه باید برای حل منازعات به شریعت خداوند رجوع کرد و تمسک جست.

**نفاق؛ مانع متابعت از حکم رسول خدا ﷺ**  
 منافقین، زمانی که حق، یعنی حکم پیامبر ﷺ، به نفع آنان است، با انقیاد و اطاعت به سویش می‌شتابند؛ اما زمانی که حکم رسول خدا ﷺ به ضررشان است، از آن اعراض می‌کنند. آیات شریف، در مقام ریشه‌یابی اعراض منافقان از احکام رسول خدا ﷺ، مواردی را طرح می‌کند: ۱- آیا دچار مرض قلب و ضعف ایمان‌اند؟ ۲- آیا بعد از ایمان آوردن، در دین شک کرده‌اند؟ ۳- آیا به این بهانه که می‌ترسند خدا و رسولش به ایشان ستم کنند، از احکام آن دو اعراض می‌کنند؛ بدین معنا که یا شریعت الهی که حکم رسول خدا ﷺ پیرو آن است، بر اساس جور و حق‌کشی بنا شده، یا رسول خدا ﷺ در قضا و داوری‌اش رعایت حق را نمی‌کند؟

**پاسخ نهایی پرودگار:** اگر برای داوری نزد رسول خدا نیامدند، به سبب شك یا جابرانه بودن احکام دین و ترس از خیانت رسول خدا ﷺ نبود؛ بلکه اگر یکی از این سه مورد، علت اعراضشان بود، زمانی که حکم رسول خدا موافق آن‌ها بود، نمی‌بایست بر آن حکم اذعان و از آن اطاعت می‌کردند؛ اما از کردارشان مشخص می‌شود که علت اعراض، همان ظلم و ستم‌پیشگی و لابلایگری آنان بوده است؛ چراکه آنان از هوای خود تبعیت می‌کنند و قصد ندارند از حق اطاعت کنند. پس تنها نتیجه‌ای که به دست می‌آید، این است که آنان منافق‌اند؛ چراکه اگر منافق نبودند، علت اعراضشان، یکی از این سه مورد بود (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۵، صص ۲۰۱-۲۰۸).

خطرناک‌ترین افراد يك جامعه، همین منافقان‌اند؛ چراکه تکلیف انسان در برابر آن‌ها روشن نیست. نه در واقع دوست‌اند و نه در ظاهر دشمن؛ از امکانات مؤمنان استفاده می‌کنند و از مجازات کفار مصون‌اند؛ ولی اعمالشان از اعمال کفار بدتر است؛ اما چنان‌که می‌دانیم، چون این ناهماهنگی ظاهر و باطن برای همیشه ادامه‌دانی نیست، سرانجام پرده‌ها کنار می‌رود و باطن آلوده‌ی آنان ظاهر می‌شود؛ همچنان‌که سبب نزول آیات شریف نیز مؤید این معناست (تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص ۵۱۸).

### رد حکم فقها، رد حکم خداست

اگرچه در برخی احادیث شاید برای جلوگیری از اختلال نظام و پیش آمدن هرج‌ومرج، قبول حکم امرایی که به نفع خود و به ضرر صاحبان حق حکم می‌دهند، خواسته شده (الدرا المنثور، ج ۵، ص ۵۴)، هیچ شك نباید کرد که اسلام با روح احیای حق و امانت‌ی باطل، خود هرگز اجازه نمی‌دهد که ستم‌کاران متجاهر به ظلم، بر مردم مسلط شوند. همچنین هرگز اجازه‌ی سکوت و تحمل ظلم از یاغیان فاجر را به مردمی که قدرت رفع ظلم دارند، نمی‌دهد؛ چراکه نتیجه‌ی چنین استبدادی، پدید آمدن فتنه‌ها و آشوب‌ها و جنگ‌هاست (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۵، ص ۲۲۰).

اما استبداد دیکتاتورها کجا و حاکمیت فقها کجا؟ شخصی از شیعیان، از حضرت باقر علیه السلام پرسید: اگر میان دو نفر در امر دین یا میراث منازعه باشد و نزد قاضی جور برونند، ماهیت آن حکم چیست؟ ایشان فرمود: «حکم طاغوت است؛ حتی اگر به نفع ذی‌حق حکم کند.» پرسید: پس چه کنیم؟ فرمود: «نزد فردی که از حلال و حرام ما آگاه است، بروید و او را حکم قرار دهید. اگر حکم او را رد کنید، حکم ما را رد کرده‌اید. اگر حکم ما را رد کنید، حکم خدا را رد کرده‌اید، و این در حد شرک به خداست.» (طیبات‌البیان، ج ۹، ص ۵۴۹). / ب



قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِن تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَعَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ وَإِن تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلْغُ الْمُبِينُ ﴿٥٤﴾ وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَن كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفٰسِقُونَ ﴿٥٥﴾ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَءَاتُوا الزَّكَاةَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿٥٦﴾ لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَمَأْوَهُمُ النَّارُ وَلَبِئْسَ الْمَصِيرُ ﴿٥٧﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لِيَسْتَأْذِنَكُمْ الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ وَالَّذِينَ لَمْ يَلْبُغُوا الْحُلُمَ مِنْكُمْ ثَلَاثٌ مَّرَاتٍ مِّن قَبْلِ صَلَاةِ الْفَجْرِ وَحِينَ تَضَعُونَ ثِيَابَكُمْ مِنَ الظَّهْرِ وَمِن بَعْدِ صَلَاةِ الْعِشَاءِ ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ لَّكُمْ لَيْسَ عَلَيْكُمْ وَلَا عَلَيْهِمْ جُنَاحٌ بَعْدَهُنَّ طَوَّافُونَ عَلَيْكُمْ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٥٨﴾

بگو: از خدا اطاعت کنید و از پیامبرش فرمان ببرید (و بدانید که) اگر پشت کنید (، زبانی به پیامبر نمی‌رسد؛ زیرا) وظیفه‌ی او فقط (عمل به) چیزیست که به او تکلیف شده، و وظیفه‌ی شما فقط (عمل به) چیزیست که به شما تکلیف شده است، و اگر از او اطاعت کنید، هدایت می‌شوید، و پیامبر وظیفه‌ای جز رساندن آشکار (پیام الهی) ندارد. ۵۴ خداوند به کسانی از شما که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند، وعده داده است که قطعاً آنان را جانشینان (دیگران) در زمین کند؛ مانند جانشین کردن گذشتگان آنان. و قطعاً دین‌شان را که برایشان پسندیده است، برای آنان ثابت و پابرجا کند، و حتماً پس از ترس (های فراوان) آنان (از جانب دشمنان)، امنیتی (پایدار) را به جای آن برایشان قرار دهد؛ در حالی که مرا بپرستند و هیچ چیز را شریک من نکنند و کسانی که پس از (رخ دادن) آن (وعده) ناسپاسی کنند، نافرمانان

حقیقی‌اند. ۵۵ نماز را کامل و بی‌نقص به جای آورید و (از مال خود) انفاق کنید (چه واجب باشد و چه مستحب) و از پیامبر اطاعت کنید تا مورد رحمت قرار گیرید. ۵۶ هرگز مپندار که کافران در زمین (می‌توانند از دست خدا) بگریزند. جایگاهشان آتش است، و به‌راستی بدفرجامی‌ست! ۵۷ ای مسلمانان، بردگان شما و کسانی از شما که به سن بلوغ نرسیده‌اند، باید سه مرتبه (برای ورود به محل خلوت شما با همسران‌تان) اجازه بگیرند؛ پیش از نماز صبح، و هنگام (استراحت) نیم‌روز که لباس‌های خود را در می‌آورید، و پس از نماز عشاء؛ که (این‌ها) سه وقت خلوت شماس‌ت. گذشته از این سه خلوت، بر شما و آنان هیچ گناهی نیست (که بدون اجازه نزد شما آیند؛ چراکه) آن‌ها (در ساعات شبانه روز) به شما خدمت می‌کنند؛ (و همگی‌تان در محیط خانه) با یکدیگر رفت و آمد دارید. این چنین، خدا آیات و نشانه‌ها (ی خود) را برایتان توضیح می‌دهد. خداوند، بسیار دانا و حکیم است. ۵۸



روی سخن را در زمان نزول آیه به «أَلَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمَلُوا الصَّالِحَاتِ» کند؛ در حالی که حضرت مهدی عجل الله فرجه در آن روز نبود؟ آیا چنین خطابی صحیح است؟

**پاسخ:** این سؤال، ناشی از این است که پرسش‌کننده میان خطاب‌های فردی و خطاب‌های اجتماعی خلط کرده؛ چون خطاب به دو گونه ممکن است متوجه اشخاص شود: ۱. به شخصی خطاب کنند؛ چون خود او مورد نظر است؛ ۲. به همان شخص خطاب کنند؛ اما نه از این جهت که خود شخص مورد نظر باشد؛ بلکه از این جهت که آن شخص، صفاقی معین دارد؛ در نتیجه، تمام انسان‌های دارای آن صفات، هدف خطاب‌اند. در صورت یکم، خطاب از مخاطبان به غیر مخاطبان متوجه و شامل آن‌ها نمی‌شود؛ ولی در صورت دوم اصلاً شخص مخاطب، موضوعیت ندارد؛ بلکه خطاب، متوجه دارندگان صفات آنان است؛ که در این صورت به دیگران نیز متوجه می‌شود.

در این آیه‌ی شریف و بیشتر خطاب‌های قرآنی، از خطاب‌های دسته‌ی دوم استفاده شده است؛ از جمله وعده‌ای که خداوند در مورد وقوع قیامت با نفع‌ی صورت به مؤمنان صالح به سبب ایمان و عمل صالحشان داده است (ترجمه‌ی میزان، ج ۱۵، ص ۲۰۸-۲۱۷).

#### اشاراتی از روایات

روایات شایان توجهی نیز آیه‌ی شریف را بر زمان ظهور حضرت حجت (عج) تطبیق می‌دهند:

۱. از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که این آیه در باره‌ی مهدی آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم است (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۱۷، ص ۱۶۴).

۲. از امام سجاد علیه السلام نقل شده است: «به خدا سوگند، ایشان (مخاطبان آیه)، شیعیان ما اهل بیت‌اند که خدا این وعده‌ی خود در حق ایشان را به وسیله‌ی مردی از ما انجام می‌کند، و او مهدی این امت و کسی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در باره‌اش فرمود: اگر از دنیا نماند مگر یک روز، خدا آن روز را چنان طولانی می‌کند که مردی از عترتم قیام کند که نامش نام من است و زمین را پر از عدل و داد کند؛ آن‌چنان که پر از ظلم و جور شده باشد.» (روح‌المعانی، ج ۹، ص ۳۹۶؛ ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۱۷، ص ۱۶۴).

۳. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز فرموده‌اند: «بر روی زمین، خانه‌ای از سنگ یا گل باقی نمی‌ماند مگر این‌که اسلام به آن وارد می‌شود» (قرطبی، ج ۷، ص ۴۹۲).  
ب

مرکز تطبیق و نشر فرهنگ قرآنی

#### ۵۵. آینده‌ی عالم از آن صاحبان ایمان و عمل صالح است

خداوند، به گروهی از مسلمانان که دو صفت «ایمان» و «عمل صالح» دارند، سه نوید داده است:

۱- **استخلاف و حکومت روی زمین:** مراد از «خلافت»، ارث دادن زمین به مؤمنان درست‌کار و مسلط کردن آنان بر زمین است؛ هم‌چنان‌که خداوند فرموده است: «زمین، از آن خداست؛ به هر کس از بندگانش که بخواهد، ارث می‌دهد، و فرجام، از آن پرهیزگاران است.» (اعراف/۱۲۸). نیز فرموده است: «زمین را بندگان صالح من ارث می‌برند.» (انبیاء/۱۰۵). بنا بر این احتمال، مراد از خلفای قبل از ایشان نیز مؤمنان امت‌های گذشته هستند که خدا کفار و منافقان‌شان را هلاک کرد و مؤمنان خالص را نجات داد (ابراهیم/۱۳-۱۴).

۲- **نشر ریشه‌دار آیین حق در همه‌جا:** تمکین دین، عمل کردن بدان در جامعه است؛ یعنی هیچ کفری جلوگیری نشود، امرش را سبک‌شماری، همه به اصول معارفش معتقد باشند، و در باره‌ی آن اختلاف و تخصمی نباشد؛ یا این‌که اختلافشان در اصول، سهل‌انگاری‌هایشان در اجرای احکام و عمل به فروع آن، دینشان را متزلزل نکند، و اجتماعشان همواره از لکه‌ی نفاق پاک باشد.

۳- **از میان رفتن تمام اسباب ترس، وحشت و ناامنی:** مراد از تبدیل خوف به امنیت این است که امنیت و سلام، بر مجتمع انسانی سایه بیفکند؛ چنان‌که نه از دشمنان داخلی بر دین و دنیای خود بترسند، نه از دشمنان خارجی، نه از دشمن علنی، و نه پنهانی. نتیجه این امر این است که مؤمنان درست‌کار در کمال آزادی خدا را بپرستند و فرمان‌های او را گردن نهند و هیچ شریک و شبیهی برای او قائل نشوند و توحید خالص را در همه‌جا بگسترانند.

#### آیه، تنها با تحقق جامعه‌ی مهدوی انطباق دارد

این مجتمع طیب و طاهر، با صفاتی از فضیلت و قداست که دارد، هرگز در دنیا منعقد نشده، و دنیا از روزی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به رسالت مبعوث شده، تاکنون چنین جامعه‌ای به خود ندیده، و اگر قرار است مصداقی پیدا کند، ناگزیر در روزگار مهدی عجل الله فرجه خواهد بود؛ چون اخبار متواتری که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه‌ی اهل بیت علیهم السلام در باره‌ی ویژگی‌های آن جناب وارد شده، از انعقاد چنین جامعه‌ای خبر می‌دهد. بنابراین، آیه‌ی شریف، جز با اجتماعی که پس از ظهور مهدی عجل الله فرجه و به‌زودی منعقد می‌شود، با هیچ مجتمع دیگری انطباق‌پذیر نیست.

یک پرسش مهم: طبق این نظریه، چه معنا دارد که خداوند





وَإِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمْ الْحُلُمَ فَلْيَسْتَأْذِنُوا كَمَا  
اسْتَأْذَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ  
وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٥٩﴾ وَالْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ الَّتِي  
لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَنْ يَضَعْنَ  
ثِيَابَهُنَّ غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ وَأَنْ يَسْتَعْفِفْنَ خَيْرٌ  
لَهُنَّ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٦٠﴾ لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرْجٌ  
وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرْجٌ وَلَا عَلَى  
أَنْفُسِكُمْ أَنْ تَأْكُلُوا مِنْ بُيُوتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ آبَائِكُمْ  
أَوْ بُيُوتِ أُمَّهَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ إِخْوَانِكُمْ أَوْ بُيُوتِ  
أَخَوَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَعْمَامِكُمْ أَوْ بُيُوتِ عَمَّاتِكُمْ أَوْ  
بُيُوتِ أَخْوَالِكُمْ أَوْ بُيُوتِ خَالَاتِكُمْ أَوْ مَا مَلَكَتْكُمْ  
مَفَاتِحَهُ أَوْ صَدِيقِكُمْ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ  
تَأْكُلُوا جَمِيعًا أَوْ أَشْتَاتًا فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا  
عَلَى أَنْفُسِكُمْ تَحِيَّةً مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبْرَكَةً طَيِّبَةً  
كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿٦١﴾

هنگامی که کودکان شما به سن بلوغ رسیدند، باید مانند اجازه گرفتن افرادی که پیش از آنان (به بلوغ رسیده) بودند، اجازه بگیرند. این چنین، خدا آیات و نشانه‌هایش را برای شما توضیح می‌دهد. خداوند، بسیار دانا و حکیم است. ۵۹ بر زنان یائسه‌ای که (دیگر) امید زناشویی ندارند، گناهی نیست که پوشش خود را کنار نهند؛ (البته) بدون این‌که قصد داشته باشند زیور و زینتی را (به نامحرمان) نشان دهند؛ (اگرچه) عفاف برایشان بهتر است. خداوند، بسیار شنوا و داناست. ۶۰ بر (افراد) نابینا و لنگ و بیمار و (نیز) بر خودتان گناهی نیست که (بی‌اجازه و البته بدون اسراف و زیاده‌روی، از خانه‌هایی که ذکر می‌شود،) غذا بخورید؛ از خانه‌های (همسران و پسران) خود، یا از خانه‌های پدران‌تان، یا از خانه‌های مادران‌تان، یا از

خانه‌های خواهران‌تان، یا از خانه‌های عموهائیتان، یا از خانه‌های عمه‌هایتان، یا از خانه‌های دایی‌هایتان، یا از خانه‌های خاله‌هایتان، یا خانه‌هایی که کلیدش را در اختیار دارید، یا (خانه‌های) دوستان‌تان. بر شما گناهی نیست که دسته جمعی یا جداگانه غذا بخورید. و هنگامی که در خانه‌هایی (که ذکر شد،) وارد شدید، بر (هم‌نوعان و هم‌کیشان) خویش، (به نیکی) سلام کنید؛ سلامی که از جانب خدا پر از خیر و برکت و پاکیزه است. این چنین، خدا نشانه‌ها(ی خود) را برای شما توضیح می‌دهد؛ باشد که عقل خود را به کار گیرید. ۶۱

فرزندان هنگام ورود به خلوتگاه پدران و مادران ارایه کرده است.

سهل‌انگاری والدین و حساسیت کودکان در مسائل جنسی، عامل برخی انحرافات اخلاقی و گاه بیماری‌های روانی است (تفسیر نمونه، ج ۱۴، صص ۵۴۴-۵۴۶). پیامبر ﷺ فرموده‌اند: «مبادا در حالی که کودکی در گهواره به شما می‌نگرد، آمیزش جنسی کنید.» (بحارالانوار، ج ۱۰۳، ص ۲۹۵).

**۲. جواز خوردن غذا از یازده خانه بدون کسب اجازه**  
بر انسان گناهی نیست که از خانه‌های ذیل بدون گرفتن اجازه غذا بخورد: خانه‌ی خود (منظور، فرزندان یا همسران است که از آن تعبیر به خانه خود شده است)، خانه‌ی پدر، خانه‌ی مادر، خانه‌ی برادر، خانه‌ی خواهر، خانه‌ی عمو، خانه‌ی عمه، خانه‌ی دایی، خانه‌ی خاله، خانه‌ای که کلیدش در اختیار اوست، و خانه‌ی دوستان.

#### تأیید عقلانی حکم

اسلام در عین تأکیداتی که بر تحریم غضب دارد، محور ارتباطات در محیط اجتماعی و به‌ویژه محیط خانوادگی را دوستی و رفق می‌شناساند و نه شاخصه‌های مادی و اقتصادی. روابط اجتماعی در جامعه‌ی آرمانی مهدوی نیز چنین تصویر شده است؛ چراکه در محیط نظام اسلامی و به‌ویژه در میان نزدیکان و بستگان و دوستان خاص، لازم است تنگ‌نظری‌ها و انحصارطلبی‌ها و خودخواهی‌ها، جای خود را به صفا و صمیمیت و عواطف ریشه‌دار انسانی دهد تا این روابط مستحکم‌تر شود.

بدون شك، احکام غضب، در غیر این محدوده حاکم است؛ ولی اسلام در این محدوده‌ی خاص، عواطف و پیوندهای انسانی را مقدم شمرده، و در واقع سرمشقی برای سایر روابط خویشاوندان و دوستان قرار داده است (تفسیر نمونه، ج ۱۴، صص ۵۵۵-۵۵۶). قوام جامعه نیز بر این پیوندهای عمیق دوستانه است.

امام صادق علیه السلام، این رابطه را چنین شناسانده است: «به خدا، او (دوست)، مردی است که به خانه‌ی دوست می‌آید و غذای او را بدون اذنش می‌خورد.»

در روایتی آمده است که دوستی از دوستان ربیع بن خثیم داخل منزل او شد و از غذای او خورد. وقتی ربیع به منزل آمد، کنیز، ماجرا را به اطلاعش رسانید. گفت: اگر راست است، آزادت کردم (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۱۷، ص ۱۷۳).

در حدیثی دیگر، امام صادق علیه السلام، مشخصات دوست حقیقی را چنین برمی‌شمرد: ۱. ظاهر و باطنش یکی باشد؛

۲. زینت و آبرو و عیب انسان را زینت و آبرو و عیب خود بداند؛ ۳. مقام و مال، رفتار او را با انسان تغییر ندهد؛ ۴. از قدرت خود در حق دوست مضایقه نکند؛ ۵. دوست را هنگام پشت کردن روزگار رها نکند (اصول کافی، ج ۲، ص ۴۶۷) / ب

#### ۵۸ - ۶۱. نسبت احکام الهی با حکم عقل

خداوند، هیچ‌یک از احکام خود را برخلاف حکم عقل تشریح نفرموده است؛ اما نکته‌ی محوری این است که گاهی عقل، حکمت این احکام را ادراک می‌کند و گاهی نه. در جایی که عقل، حکمت احکام را درک نمی‌کند، نباید تصور کرد که احکام، غیرعقلی‌ست؛ بلکه فراعقلی‌ست؛ چراکه عقل انسان، محدود و ناقص است؛ لکن زمانی که عقل از آن آگاهی یابد، به صحتش حکم می‌دهد. چند مورد از این احکام که عامل اندیشه و تعقل‌اند، این‌هاست:

**۱. کسب اجازه‌ی فرزندان برای ورود به جایگاه خصوصی والدین**  
آیات شریف، در باره‌ی دو گروه سخن می‌گوید و حکم می‌دهد: الف. مملوک‌ها و کودکانی که به حد بلوغ نرسیده‌اند، در سه وقت باید برای ورود به جایگاه خصوصی زن و مرد از ایشان اجازه بگیرند: ۱. قبل از نماز فجر؛ ۲. در نیم‌روز، هنگامی که لباس‌های معمول خویش را بیرون آورده‌اند؛ ۳. بعد از نماز عشا. این سه وقت، سه وقت خصوصی برای ایشان است. در غیر از این سه وقت، به اجازه‌ی نیازی نیست (کنزالعرفان، ج ۲، ص ۲۲۵).

بدیهی‌ست که این دستور، متوجه اولیای اطفال اعم از دختر و پسر است تا آن‌ها را وادار به این کار کنند؛ چراکه آن‌ها هنوز به حد بلوغ نرسیده‌اند تا مشمول تکالیف الهی باشند. البته از کودکانی سخن می‌گوید که به حد تمیز رسیده‌اند و مسائل جنسی و غیر آن را تشخیص می‌دهند.

ب. هنگامی که اطفال به سن بلوغ رسیدند، باید در همه‌ی اوقات برای ورود به جایگاه خصوصی والدین اجازه بگیرند. این حکم، مخصوص مکانی‌ست که پدر و مادر در آنجا استراحت می‌کنند؛ وگرنه وارد شدن به اتاق عمومی، به‌ویژه هنگامی که دیگران هم در آنجا حاضرند و مانعی دیگر موجود نیست، به اجازه‌ی نیازی ندارد.

#### تأیید عقلانی حکم

برای ریشه‌کنی يك مفسده‌ی اجتماعی مانند اعمال منافی عفت، تنها توسل به اجرای حدود و تازیانه زدن منحرفان کافی نیست. در هیچ‌يك از مسائل اجتماعی، چنین برخوردی نتیجه‌ی مطلوب نمی‌دهد؛ بلکه باید بسته‌ی کاملی از آموزش‌های فکری و فرهنگی آمیخته با آداب اخلاقی و عاطفی، آموزش‌های صحیح اسلامی، ایجاد يك محیط اجتماعی سالم، و در نهایت، مجازات، ارایه کرد تا اثربخش باشد.

سوره‌ی نور، برای تحقق عفت عمومی، بسته‌ی کاملی از عناوینی چون مجازات مردان و زنان زناکار، فراهم آوردن وسایل ازدواج سالم، رعایت حجاب اسلامی، نهی از چشم‌چرانی، تحریم متهم کردن افراد به آلودگی ناموسی، و سرانجام اجازه گرفتن

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَىٰ أَمْرٍ جَامِعٍ لَّمْ يَذْهَبُوا حَتَّىٰ يَسْتَأْذِنُوهُ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ فَإِذَا اسْتَأْذَنُوكَ لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ فَأَذَنَ لِمَن شِئْتَ مِنْهُمْ وَاسْتَغْفِرَ لَهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿١٦﴾ لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ يَتَسَلَّلُونَ مِنْكُمْ لِوَاذًا فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَن تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿١٧﴾ الْآنَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ قَدْ يَعْلَمُ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ وَيَوْمَ يُرْجَعُونَ إِلَيْهِ فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿١٨﴾

سورة التور  
آیاتها ۷۷

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَىٰ عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا ﴿١﴾  
الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَلَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ قَدْرًا ﴿٢﴾

مؤمنان فقط کسانی هستند که به خدا و پیامبرش ایمان آوردند و هنگامی که همراه او بر سر کار مهمی که نیازمند حضور همگانیست، گرد آمده‌اند، تا وقتی که از او اجازه نگرفته‌اند، نمی‌روند. کسانی که از تو اجازه می‌گیرند، آن‌ها هستند که به خدا و پیامبرش ایمان حقیقی دارند. (در این صورت)، هر گاه برای برخی از کارهای (مهم) خود از تو اجازه می‌گیرند، به هر یک‌شان که خواستی، اجازه بده و از خدا برایشان آمرزش طلب کن؛ که خدا بسیار آمرزنده و مهربان است. ۶۲ دعوت پیامبر را (برای هر کاری) مانند دعوت (عادی) برخی از شما از دیگری قرار ندهید. به راستی خدا کسانی از شما را که با پنهان شدن در پشت سر دیگران، مخفیانه (از محضر پیامبر) خارج می‌شوند، می‌شناسد. بنابراین، کسانی که از فرمان پیامبر سرپیچی می‌کنند و (مردم را) از آن بازمی‌دارند، باید

از این‌که بلایی (سهمگین) یا عذابی بزرگ به آنان برسد، بهراسند. ۶۳ آگاه باشید که آنچه در آسمان‌ها و زمین وجود دارد، فقط از آن خداست. به راستی می‌داند که شما در چه حالی هستید، و روزی که به پیشگاه او بازگردانده می‌شوند، آنان را از کارهایشان آگاه می‌کند. خدا، همه چیز را به خوبی می‌داند. ۶۴

سوره فرقان (در مکه نازل شده است)

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان

بس بزرگ و بلندمرتبه است آن که بر بنده‌اش (کتاب) جداکننده‌ی حق از باطل را نازل کرد تا هشداردهنده‌ای برای تمام جهانیان باشد؛ ۱ همو که فرمان‌روایی آسمان‌ها و زمین فقط برای اوست و هیچ فرزندی انتخاب نکرده، و هیچ شریکی در فرمان‌روایی برای او وجود ندارد و هر چیزی را آفرید و قطعاً او را (برای هدفی که برایش مشخص کرده است)، آماده کرد. ۲

دارد، اجازه‌های صوری بگیرد و دنبال کار خود برود؛ بلکه باید به‌راستی اجازه بگیرد؛ یعنی اگر رهبر، غیبت او را مضر تشخیص نداد، پس از اجازه‌ی او برود. در غیر این صورت باید همانند کار خصوصی خود را فدای هدف مهم‌تر کند. از همین جهت است که قرآن فرموده کسانی که کسب اجازه می‌کنند، به خدا و رسولش ایمان حقیقی دارند و ایمانشان تنها با زبان نیست؛ بلکه آنان با روح و جان مطیع فرمان‌اند. بنابراین، از طرفی، افراد مؤمن برای امور جزئی و شخصی، خواهان ترک عرصه‌ی اجتماعی نیستند، و از طرف دیگر، رهبر نظام نیز در صورت تشخیص ضرورت، آنان را از ترک میدان منع می‌کند و در این امر، بسیار تیزبین است.

این آیه نشان می‌دهد که پیامبر ﷺ هم در اجازه دادن به افراد باید دقت کند و تمام جوانب کار را در نظر گیرد، و در این امر مسئولیت الهی دارد (تفسیر نمونه، ج ۴، ص ۵۶۲-۵۶۷).

#### فتنه‌ی ناشی از مخالفت با امر رهبری نظام

اطاعت از اوامر رهبری و کسب اجازه از او در امور اجتماعی و ... از اصولی‌ست که هیچ تشکیلاتی بدون رعایت آن پابرجا نمی‌ماند و هیچ مدیریت صحیحی بدون آن امکان‌پذیر نیست. از این رو شخص مسلمان برای پذیرفتن رهبری و فرماندهی پیامبر ﷺ و هر کسی که در جایگاه او نشسته و به نام او حکم می‌کند، باید آمادگی داشته باشد. مبادا بگوید این انسان است و من هم انسان‌ام! آری، بی‌گمان او بشر است؛ ولی صفتی اعتباری دارد که تو نداری؛ این‌که وی در جایگاه پیامبر نشسته است. از این رو بسیاری از فقهای ما گفته‌اند: «هر گاه ولیّ امر مجتهد جامع‌الشروط، حکمی بر مردم صادر کند (خواه مقلدان این مجتهد باشند یا غیر از ایشان)، پیروی از حکمش واجب است؛ بلکه حتی بر مجتهدان دیگر نیز واجب است که از حکم او پیروی کنند؛ زیرا وی هنگامی که حکم می‌کند، به نام مقام و منصب خود حکم می‌کند، و خوار شمردن حکم او، خوار شمردن جایگاه اوست، و خوار شمردن جایگاه او، خوار شمردن دین او، و در نتیجه، بی‌ادبی به ساحت مقدس پروردگار است (تفسیر هدایت، ج ۸، ص ۳۷۲). از همین رو، در روایات، رد حکم او، رد حکم امام معصوم (علیه السلام)، پیامبر ﷺ و خدا، و در حد شرک به خداوند دانسته شده است (بحارالانوار، ج ۲، ص ۲۲۱)، و فتنه‌هایی را نیز به بار خواهد آورد که از جمله‌ی آن‌ها، قتل، گمراهی، تسلط سلطان ظالم، نفاق، فتنه‌های اجتماعی، نابسامانی، هرج و مرج، شکست و سایر آفت‌هایی‌ست که به سبب تخلف از فرمان رهبر، دامن‌گیر جامعه می‌شود. / ب

#### ۶۲ - ۶۳. تبیین ولایت‌پذیری مؤمنان در امور اجتماعی

زمانی که مؤمنان با پیامبر ﷺ بر سر امر جامعی اتفاق و اجتماع کنند، تا اجازه نگیرند، عرصه را ترک نمی‌کنند و از آن‌جناب روی نمی‌گردانند. مقصود از امر جامع، امری مانند جنگ و امثال آن است که مردم را خود به خود دور هم جمع می‌کند تا در باره‌ی آن بیندیشند و مشورت کنند و سپس تصمیم بگیرند. کسانی که از پیامبر ﷺ اجازه می‌گیرند، بی‌شک به خدا و رسولش ایمان دارند. رسول گرامی نیز اختیار دارد که به هر که خواست، اجازه‌ی رفتن بدهد، و به هر کس درخواست، ندهد.

#### مراد از تفاوت دعوت پیامبر ﷺ با دعوت دیگران

در باره‌ی تفاوت دعوت پیامبر ﷺ با دعوت دیگران، مواردی به شرح ذیل گفته‌اند:

۱. دعای رسول، بدین معناست که آن‌جناب، مردم را برای کاری از کارها از جمله به سوی ایمان، عمل صالح، مشورت در امری اجتماعی، جهاد، نماز جمعه و جماعت، یا هر چیزی از امور دنیا و آخرت دعوت کند. بنابراین، خداوند می‌فرماید که دعوت‌های پیامبر ﷺ را همسان دعوت‌های خود از یکدیگر مپندارید (ترجمه‌ی میزان، ج ۱۵، ص ۲۳۰-۲۳۱). این مورد، با توجه به محتوای آیه‌ی پیش، صحیح‌تر به نظر می‌رسد.

۲. مراد از دعای رسول، خطاب کردن و صدا زدن اوست؛ یعنی مردم آن‌جناب را مثل مردم دیگر صدا زنند؛ بلکه او را با مردم فرق بگذارند و محترمانه صدا بزنند. مثلاً نگویند یا محمد، یا بن‌عبدالله؛ بلکه بگویند یا رسول‌الله (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۱۷، ص ۱۷۷).

۳. مراد از دعا، نفرین کردن آن‌جناب است؛ یعنی نفرین او را مثل نفرین دیگران ندانید. در حقیقت، آیه‌ی شریف، مردم را نهی می‌کند از این‌که خود را در معرض نفرین آن‌جناب قرار دهند؛ یعنی او را به خشم نیاورند؛ چون خدا نفرین او را بی‌اثر نمی‌گذارد (روح‌المعانی، ج ۹، ص ۴۱۴).

#### هدف و ماهیت اجازه خواستن برای ترک عرصه‌های اجتماعی

اجازه خواستن از رهبری نظام برای ترک یک عرصه‌ی اجتماعی، دستوری انضباطی‌ست که هیچ جمعیت و گروه متشکل و منسجمی نباید و نمی‌تواند نسبت بدان بی‌اعتنا باشد؛ چراکه در این‌گونه مواقع، گاهی حتی غیبت یک فرد هم گران تمام می‌شود و به هدف نهایی آسیب می‌رساند؛ به‌ویژه اگر رئیس جمعیت، فرستاده‌ی پروردگار و پیامبر خدا و رهبر روحانی نافذالامر باشد. مقصود از اجازه گرفتن نیز این نیست که هر کس هر کاری

وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ ءَالِهَةً لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ  
وَلَا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَلَا يَمْلِكُونَ مَوْتًا  
وَلَا حَيَاةً وَلَا نُشُورًا ﴿١﴾ وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِن هَذَا إِلَّا  
إِفْكٌ افْتَرَاهُ وَأَعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ فَقَدْ جَاءَ وَظُلْمًا  
وَزُورًا ﴿٢﴾ وَقَالُوا آسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ اكْتَتَبَهَا فَهِيَ تُمْلَى  
عَلَيْهِ بُكْرَةً وَأَصِيلًا ﴿٣﴾ قُلْ أَنْزَلَهُ الَّذِي يَعْلَمُ السِّرَّ  
فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿٤﴾ وَقَالُوا  
مَا لِهَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ  
لَوْلَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونُ مَعَهُ نَذِيرًا ﴿٥﴾ أَوْ يُلْقَى  
إِلَيْهِ كَنْزٌ أَوْ تَكُونُ لَهُ جَنَّةٌ يَأْكُلُ مِنْهَا وَقَالَ  
الظَّالِمُونَ إِن تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا ﴿٦﴾ أَنْظِرْ  
كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ  
سَبِيلًا ﴿٧﴾ تَبَارَكَ الَّذِي إِنْ شَاءَ جَعَلَ لَكَ خَيْرًا مِنْ ذَلِكَ  
جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَيَجْعَلُ لَكَ قُصُورًا ﴿٨﴾ بَلْ  
كَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ وَأَعْتَدْنَا لِمَنْ كَذَّبَ بِالسَّاعَةِ سَعِيرًا ﴿٩﴾

(با وجود این، مشرکان،) به جای او، خدایانی برگزیده‌اند که هیچ چیز نمی‌آفرینند و خود آفریده شده‌اند و (حتی) برای خودشان (نیز) اختیار هیچ سود و ضرری را ندارند و به هیچ عنوان اختیار مرگ و زندگی و حیات بخشیدن (به مردگان) را ندارند. ۳ کافران گفتند: «این (قرآن)، فقط دروغی است که از خود ساخته و (به خدا) نسبت داده است. و جمعیت دیگری، او را در (ساختن) آن یاری کرده‌اند.» به راستی مرتکب ستم و دروغی (بزرگ) شدند. ۴ و گفتند: «(قرآن، حاوی) افسانه‌های پیشینیان است که (محمد از دیگران) خواسته است تا آن را برایش بنویسند، و این مطالب، صبح و شب بر او خوانده می‌شود (تا حفظ کند و بر مردم بخواند).» ۵ بگو: آن را کسی نازل کرده که از همه‌ی امور مخفی در آسمان‌ها و زمین آگاه است. او بسیار آمرزنده و مهربان است. ۶ (کافران) گفتند: «برای این

پیامبر چه اتفاقی افتاده (که دچار خیال‌پردازی شده است)؛ در حالی که غذا می‌خورد (و برای امرار معاش،) در بازارها راه می‌رود؟! (پیامبر که نباید چنین باشد)؛ چرا بر او فرشته‌ای نازل نشده تا همراه او هشدار دهد؟؛ ۷ یا چرا گنجی (از آسمان) بر او افکنده نشده؛ یا چرا باغی ندارد که از (محصولات) آن بخورد (و دیگر محتاج کارکردن نباشد)؟» و ستم‌کاران گفتند: «شما فقط از مردی جادو زده پیروی می‌کنید.» ۸ بین چه سخنانی درباره‌ات می‌گویند و به همین سبب گمراه شدند؛ به طوری که توان (پیدا کردن) هیچ راهی را (به سوی حق) ندارند. ۹ بس بزرگ و بلندمرتبه است کسی که اگر بخواهد، بهتر از آن را (در دنیا) برای تو قرار می‌دهد؛ باغ‌هایی که از زیر (درختان) آن، نهرها جاری‌ست و برایت قصرهایی (باشکوه) قرار می‌دهد. ۱۰ علاوه بر این، قیامت را (نیز) دروغ شمردند، و برای کسانی که قیامت را دروغ شمارند، آتشی شعله‌ور آماده کرده‌ایم. ۱۱

برای همه مردم باشد.

۵. با چه معیاری، پیامبر ﷺ را «مسحور» و «مجنون» می‌دانستند؟! کسی را که عقلش، به شهادت تاریخ زندگی و انقلاب بزرگی که در سرنوشت بشر پدید آورده و تمدن اسلامی‌ای که بنیان نهاده، فوق‌العاده بوده، چگونه می‌توان با این برچسب‌های مسخره متهم کرد؟! مگر این‌که بگوییم بت‌شکنی و کورکورانه دنبال نیاکان نیفتادن، دلیل جنون اوست. این قبیل کفار و مشرکان، به حق دست نخواهند یافت؛ چراکه خواهان و جویای حق نیستند؛ زیرا کسی که با پیش‌داوری‌های غلط و گمراه‌کننده‌ای که از جهل و لجاج و عناد سرچشمه می‌گیرد، تصمیم خود را پیشتر گرفته، نه تنها حق را پیدا نمی‌کند، بلکه همیشه در برابر آن موضع می‌گیرد (تفسیر نمونه، ج ۱۵، صص ۲۸-۲۹).

#### شاخص نبوت از منظر امیر بیان ﷺ

حضرت علی ﷺ در خطبه‌ی قاصعه، از ملاقات موسی بن عمران و برادرش (هارون) با فرعون می‌گوید و ویژگی‌های نبی را چنین تبیین می‌کند:

«وقتی که موسی بن عمران و برادرش هارون ﷺ بر فرعون وارد شدند، در حالی که جامه‌های پشمین به تن و چوبی در دست داشتند، و با فرعون شرط کردند که اگر تسلیم پروردگار شود، حکومت و ملکش جاودانه و عزت‌ش برقرار می‌ماند، فرعون گفت: آیا از این دو نفر تعجب نمی‌کنید که دوام عزت و جاودانگی حکومت‌م را به خواسته‌های خود ربط می‌دهند؛ در حالی که در فقر و بیچارگی به سر می‌برند؟! اگر چنین است، چرا دست‌بند‌های طلا با خود ندارند؟! این سخن را فرعون برای بزرگ شمردن طلا و تحقیر پوشش پشمین لباس آنان گفت؛ در حالی که اگر خدای سبحان اراده می‌فرمود، هنگام بعثت پیامبران، درهای گنج‌ها و معدن‌های جواهر و باغ‌های سرسبز را به روی پیامبران می‌گشود و پرندگان آسمان و حیوانات وحشی زمین را همراه آنان به حرکت در می‌آورد. اگر اما این کار را می‌کرد، آزمایش از میان می‌رفت و پاداش و عذاب، بی‌اثر می‌شد و بشارت‌ها و هشدارهای الهی بی‌فایده بود و بر مؤمنان، اجر و پاداش امتحان‌شدگان واجب نمی‌شد و ایمان‌آوردندگان، ثواب نیکوکاران را نمی‌یافتند و واژه‌ها، معانی خود را از دست می‌داد؛ در صورتی که خداوند، پیامبران را با عزم و اراده‌ی قوی، گرچه با ظاهری ساده و فقیر مبعوث کرد؛ با قناعتی که دل‌ها و چشم‌ها را پر کند؛ هرچند فقر و نداری ظاهری آنان، چشم‌ها و گوش‌ها را خیره کند.» (نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۱۹۲). / ب

#### ۷-۸. شاخصه‌های پیامبر خدا از منظر کفار و مشرکان

انتظاری که مردم زمان‌ها و مکان‌های گوناگون از رهبر الهی خود داشته و دارند، گویای نوع تفکر و ادراکشان از خداوند و مخلوقات اوست. معرفت به پروردگار، اصلاح‌کننده‌ی ادراکات ما از افعال الهی‌ست. خدایی که ما می‌شناسیم، مخلوق خود را بدون راه‌ما و رابط و واسطه‌ی میان خود و او نمی‌گذارد.

اکنون ذکر چند نکته در این باره لازم است:

۱. این پیامبر باید از جنس فرشتگان باشد یا نه؟ عقل و دانش می‌گوید که رهبر انسان باید انسان باشد تا همه دردها، خواسته‌ها، نیازها، مشکلات و مسائل زندگی او را کاملاً درک کند؛ تا سرمشقی عملی برای او در همه‌ی زمینه‌ها باشد؛ و تا مردم بتوانند از او در همه‌ی برنامه‌ها الهام گیرند. اگر فرشته‌ای نازل می‌شد، بی‌گمان این هدف‌ها تأمین نمی‌شد و مردم می‌گفتند که اگر او سخن از زهد و بی‌اعتنایی به دنیا می‌گوید، فرشته است و نیازی ندارد؛ اگر به پاک‌دامنی و عفت دعوت می‌کند، از توفان‌گریزه جنسی خبر ندارد؛ و ده‌ها اگر همانند این‌ها.

۲. آیا باید فرشته‌ای همراه پیامبر برای تصدیق او بیاید؟ مگر معجزات، به‌ویژه معجزه‌ی بزرگی همچون قرآن، برای درک حقیقت و واقعیت نبوت کافی نیست؟!

۳. از منظر مشرکان، رسالت، اتصال غیبی‌ست، و اتصال به غیب، با علاقه‌مندی و ارتباط با مادیات جمع نمی‌شود. پس جز برای ملائکه دست نمی‌دهد (ترجمه‌ی امیزان، ج ۱۵، ص ۲۵۳). بنابراین، کسی که ادعای اتصال به غیب را می‌کند، نباید غذا بخورد یا در بازار قدم زند؛ اما آنان باید بدانند که غذا خوردن رسول خدا همانند سایر انسان‌ها و راه رفتن در بازارها سبب می‌شود که بیشتر با مردم بیامیزد و در اعماق زندگی آن‌ها فرو رود و رسالت خود را بهتر به انجام رساند. این ضرری ندارد؛ بلکه کمک ایشان به مردم است.

۴. عظمت و شخصیت پیامبر ﷺ، به گنج و گنجینه و باغ‌های خرم و سرسبز و پرمیوه نیست. این طرز تفکر انحرافی کفار است که شخصیت و حتی قرب به خدا را وابسته به سرمایه‌دار بودن می‌دانند؛ در حالی که پیامبران آمده‌اند تا بگویند: ای انسان، ارزش وجود تو به این‌ها نیست؛ به علم و ایمان و تقواست. خداوند هرگز نمی‌خواهد که مردم، شخصیت پیامبر را ثمره‌ی مال و ثروت و قصر و باغ بدانند و از ارزش‌های حقیقی غافل شوند. او می‌خواهد زندگی رسول خدا، همانند افراد عادی و مستضعفان و محرومان باشد تا بتواند پناهگاهی





إِذَا رَأَوْهُمْ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ سَمِعُوا لَهَا تَغَيُّظًا وَزَفِيرًا ۚ ﴿١٢﴾  
 وَإِذَا أَلْقَا مِنْهَا مَكَانًا ضَيِّقًا مُقَرَّنِينَ دَعَا هُنَالِكَ ثُبُورًا ۚ ﴿١٣﴾  
 لَا تَدْعُوا الْيَوْمَ ثُبُورًا وَاحِدًا وَادْعُوا ثُبُورًا كَثِيرًا ۚ ﴿١٤﴾  
 قُلْ أَدْلِكُمْ حَيْرٌ أَمْ جَنَّةُ الْخُلْدِ الَّتِي وُعدَ الْمُتَّقُونَ كَانَتْ  
 لَهُمْ جَزَاءً وَمَصِيرًا ۚ ﴿١٥﴾ لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ خُلْدِينَ  
 كَانَتْ عَلَى رَبِّكَ وَعْدًا مَسْئُولًا ۚ ﴿١٦﴾ وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ وَمَا  
 يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَقُولُ أَنْتُمْ أَضَلُّكُمْ عِبَادِي  
 هَؤُلَاءِ أَمْ هُمْ ضَلُّوا السَّبِيلَ ۚ ﴿١٧﴾ قَالُوا سُبْحَانَكَ مَا كَانَ  
 يَنْبَغِي لَنَا أَنْ نَتَّخِذَ مِنْ دُونِكَ مِنْ أَوْلِيَاءَ وَلَكِنْ مَتَّعْتَهُمْ  
 وَعَآبَاءَهُمْ حَتَّى نَسُوا الذِّكْرَ وَكُنَّا قَوْمًا بُورًا ۚ ﴿١٨﴾  
 فَقَدْ كَذَّبْتُمْ بِمَا تَقُولُونَ فَمَا تَسْتَطِيعُونَ صَرْفًا  
 وَلَا نَصْرًا وَمَنْ يظْلِمِ مِنْكُمْ نُذِقْهُ عَذَابًا كَبِيرًا ۚ ﴿١٩﴾  
 وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا أَنَّهُمْ لِيَأْكُلُونَ  
 الطَّعَامَ وَيَمْشُونَ فِي الْأَسْوَاقِ وَجَعَلْنَا بَعْضَكُمْ  
 لِبَعْضٍ فِتْنَةً أَتَصْبِرُونَ ۚ وَكَانَ رَبُّكَ بَصِيرًا ۚ ﴿٢٠﴾

هنگامی که (دوزخ)، آنان را از فاصله‌ای دور ببینند، فریادی خشم آلود و نعره‌ای (سهمگین) از آن می‌شنوند. ۱۲ و زمانی که در جایی تنگ از آتش انداخته شوند، در حالی که دست و پاهایشان با غل و زنجیر به شدت به هم بسته شده است، آنجا مرگ خود را طلب می‌کنند. ۱۳ (ولی به آنان گفته می‌شود): امروز، يك بار مرگ خود را نخواهید؛ بلکه بسیار درخواست مرگ کنید. ۱۴ بگو: آیا این بهتر است، یا بهشت جاودان که به پرهیزکاران وعده داده شده است؟ (بهشتی) که پاداش و فرجام آنان است؛ ۱۵ در حالی که هر چه بخواهند، در آنجا دارند و همیشه (در آن) خواهند ماند. این وعده‌ای بر عهده‌ی پروردگارت است که (توسط پرهیزکاران از او) خواسته می‌شود. ۱۶ روزی (را یاد کن) که کافران و آنچه را که غیر از خدا می‌پرستیدند، جمع می‌کند و می‌فرماید: «آیا شما این بندگانم را گمراه کردید، یا خودشان راه (حق) را گم

کردند؟» ۱۷ عرض می‌کنند: «تو را (از هر عیب و نقصی) بسیار منزّه می‌دانیم. برای ما صحیح و شایسته نبوده است که غیر از تو سرپرستانی انتخاب کنیم (؛ چه رسد به این‌که خود را معبود آنان بخوانیم!)؛ ولی (حقیقت این است که) آنان و اجداد و نیاکان‌شان را (از نعمت‌ها) برخوردار کردی تا این‌که یاد (تو) را (با سرمستی و غرور) فراموش کردند؛ (زیرا به سبب هوسرانی‌شان) افرادی نابود شده بودند.» ۱۸ (آری،) شما را در مورد این سخن‌تان دروغگو شمردند و آن را انکار کردند. در نتیجه، نه می‌توانید (عذاب را) دفع کنید و نه (خود را) یاری رسانید. هر کس از شما که (در دنیا) ستم کند، عذابی بزرگ به او می‌چشانیم. ۱۹ پیش از تو، هیچ پیامبری را نفرستادیم، مگر این‌که آنان (نیز) حتماً غذا می‌خوردند و در بازارها (برای امرار معاش) راه می‌رفتند، و برخی از شما را وسیله‌ی آزمایش بعضی دیگر قرار دادیم (تا روشن شود) آیا صبر می‌کنید، (یا نه). (در همه حال،) پروردگار تو بیناست. ۲۰

## ۱۷ - ۱۸. نزاع عبرت آموز میان معبود و عابد

خداوند می‌فرماید که روزی فرا می‌رسد که کفار و مشرکان را در صحرای محشر جمع می‌کنیم و معبودهای آن‌ها یعنی عیسی و عزیر و فرشتگان - و به قولی، بت‌ها - را می‌آوریم. در آن وقت، خداوند به معبودهای ایشان می‌گوید: آیا شما این‌ها را گمراه کردید، یا خودشان گمراه شدند؟ آن‌ها در جواب گویند: تو از داشتن شریک منزه‌ای. تو ولی مایی. برای ما و پرستندگان سزاوار نبود که کسی را به پرستش جز تو دعوت کنیم، و اگر ما چنین کاری می‌کردیم، با آن‌ها رابطه‌ی دوستی برقرار کرده بودیم؛ در حالی که ما با کسانی که در برابر تو کفر می‌ورزند، طریق دوستی نمی‌سپریم (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۱۷، ص ۱۹۰).

معبودهای یاد شده نیز یا معبودهای انسانی (همچون مسیح)، یا شیطانی (همچون جن)، یا فرشتگان هستند که هر یک را گروهی از مشرکان برای پرستش انتخاب کرده بودند؛ یا بت‌ها که خداوند در روز قیامت، نوعی از حیات و درک و شعور به آن‌ها می‌بخشد؛ چنان‌که می‌توانند گفت‌وشنود کنند و به پرسش‌های الهی پاسخ دهند. این احتمال نیز وجود دارد که تمام معبودها در نظر بوده باشد؛ اعم از آن‌هایی که عقل و شعور دارند و واقعیت‌ها را به زبان خود باز می‌گویند، و معبودهایی که عقل و شعور ندارند و حقایق را با زبان حال منعکس می‌کنند (تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص ۴۵).

## عامل انحراف از اصل توحید

شایان توجه این‌که معبودان، عامل اصلی انحراف کفار و مشرکان را «زندگی مرفه» آن‌ها می‌شمرند و می‌گویند: خداوند، آنان و پدران‌شان را از نعمت‌های این زندگی برخوردار کردی، و همین باعث فراموش‌کاری آن‌ها شد: به جای این‌که بخشنده‌ی این نعمت‌ها را بشناسند و شکر و طاعتش کنند، در گرداب غفلت و غرور فرو رفتند و تو و روز قیامت را فراموش کردند.

به‌راستی زندگی مرفه، برای جمعیتی که ظرفیت کافی ندارند و پایه‌های ایمانشان سست است، از سویی غرورآفرین است؛ چراکه وقتی به نعمت فراوان رسیدند، خود را گم می‌کنند و خدا را از یاد می‌برند و حتی گاه فرعون‌وار بر طبل توحالی «انالله» می‌کوبند؛ از سوی دیگر مایلند که هر چه بیشتر آزاد باشند و هیچ محدودیتی در کام‌جویی از لذایذ در کارشان نباشد و قید و بندهایی از قبیل حلال و حرام و مشروع و نامشروع، آن‌ها را از رسیدن به هدف‌هایشان منع نکند. برای همین نمی‌خواهند در برابر قوانین و مقررات دینی سر تعظیم فرود آورند و روز حساب و جزا را بپذیرند.

هم‌اکنون نیز در میان مرفهان، طرفداران آیین خدا و

تعلیمات انبیا، شمار زیادی ندارند، و این مستضعفین‌اند که طرفداران سرسخت و دوستان باوفای ایثارگر دین و مذهب‌اند. البته این سخن در هر دو طرف استثناهایی دارد؛ ولی اکثریت هر دو گروه چنان‌اند که گفته شد. می‌دانیم که پای‌بند بودن به فرمان خدا و برنامه‌های مذهب، گاه به ایثار و هجرت و جهاد و شهادت و تن سپردن به انواع محرومیت‌ها و تسلیم دشمن نشدن نیاز دارد، و این‌ها، اموری‌ست که با مزاج مرفهان کمتر سازگار است (تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص ۴۸۴۶).

## سعادت یا شقاوت انسان، امری اختیاری‌ست و نه اجباری

برخی از مفسران (ر.ک: روح‌المعانی، ج ۱۸، ص ۲۵۰)، سبب اصلی ضلالت کفار را این دانسته‌اند که آنان ذاتاً مردمی شقی بوده‌اند، و شقاوتشان نیز به قضای حتمی خدا بوده و در علم ازلی او گذشته بوده. پس، از منظر ایشان، گمراه‌کننده حقیقی آنان، خود خداوند است. این سخن به دلایلی ناصحیح است:

۱- اگر علت شقاوت کفار، ذات ناپاکشان بود، دیگر دلیلی وجود نداشت که فراموشی یاد خدا توسط آنان، به حساب متمتع بودنشان گذاشته شود؛ زیرا اگر خداوند متاع دنیوی هم به آنان می‌داد، گمراه می‌شدند.

۲- نسبت شقاوت به ذات هر چیز دادن، منافای با حقیقتی‌ست که همه‌ی عقلا به حکم فطرتشان بر آن اتفاق دارند؛ این‌که تعلیم و تربیت در موجودات مؤثر است. البته نسبتی که می‌دهند، هم با جبر تناقض دارد و هم با اختیار. ناسازگاری‌اش با اختیار از آن روست که کسی که ذاتش شقی خلق شده، شقاوت، اختیاری‌اش نیست؛ تناقضش با جبر نیز بدین سبب است که جبری‌مذهبان، علت تام تحقق هر معلول را تنها خدا می‌دانند، و این قسم‌علیت را از هر چیز دیگری نفی می‌کنند؛ در حالی که در تفسیر ارایه‌شده، ذوات مشرکان نیز علت تام شقاوت معرفی شده است. از این رو برخلاف تفسیر اشاره‌شده که می‌گوید اقتضای سعادت، از ذوات مشرکان نفی شده است، باید توجه داشت که ذوات و ماهیات موجودات، اقتضای هم سعادت و هم شقاوت را دارد.

۳- حتمی بودن قضا باعث نمی‌شود که عملی که قضا بدان تعلق یافته، از اختیار بیرون رود و اجباری شود؛ چون فعلی که قضا بر آن رانده شده، قضا با تمام حدودش بر آن رانده شده، و یکی از حدود آن، این است که فعل به‌اختیار از فاعل سر بزند. خلاصه این‌که خداوند چنین قضا رانده که فعل مذکور با حفظ اختیار از فاعل صادر شود. پس همان‌طور که قضای یک فعل، بر صدور آن تأکید و آن را حتمی می‌کند، اختیاری بودنش را نیز حتمی می‌کند (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۵، ص ۲۶۳-۲۶۴). / ب